

# کانون کمونیسم

اوت ۲۰۰۹

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

ghafar-gh@gmail.no

سر دبیر: غفار غلام ویسی

۱۴

[www.kanoonekomonism.com](http://www.kanoonekomonism.com)

در صفحات دیگر

آیا جمهوری اسلامی "دوم"  
محتمل است؟

ایرج فرزاد

نگاهی زنده به يك تاريخ  
عبداله شريفی

از منصور حکمت:

جمهوری اول، جمهوری آخر

و

سلسله یادداشتهای سیاسی:

پرده آخر

یادداشت سر دبیر

در حاشیه چند رویداد

حمله نیروهای مسلح تحت فرمان  
نوری المالکی به اردوگاه اشرف:

در روز ۲۸ ژوئیه امسال نیروی مسلح دولت نوری المالکی، به اردوگاه اشرف، محل استقرار نیروی سازمان مجاهدین در عراق، بطور وحشیانه حمله کرده و در اثر این حمله جمعی در حدود ۱۰ نفر کشته و حدود ۳۰۰ نفر زخمی و تعدادی دستگیر گردیده اند. این تهاجم دولت عراق به پایگاه اشرف که در پی انتقال مسئولیت امنیت آن از نیروهای آمریکایی به نهادهای نظامی و امنیتی دولت مالکی انجام گرفت، از جانب نیروهای سیاسی محکوم شد.

این حمله وحشیانه بدون سازشها و بند و بستهای پنهان حکومت بی ثبات ملکی با سران رژیم جمهوری اسلامی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی آن، و در شرایط کنار گرفتن نیروهای نظامی آمریکایی از مسئولیت قبلی خود، ممکن نبود.

اما این اتفاق، میتواند برای نیروهانی که هنوز و بطور کامل موجودیت سیاسی خود را به شکافهای منطقه ای گره نزده اند، جدا

هشدار دهنده باشد. یورش بی ملاحظه به پایگاه مجاهدین در عراق زنگ خطری است به نیروی با داعیه چپ، که در لابلای تضادهای موجود و گذرا بین "حکومت محلی کردستان" و دولت نامتعیین و ناپایدار عراق از طرفی، و نیاز کوتاه مدت دولت آمریکا به حمایت دوفاکتو از اپوزیسیون رژیم اسلامی در منطقه، در حالت "انتظار" تخمیر این تناقضات، به نوعی خودفریبی دچار شده است. دورنمای خروج نیروهای نظامی آمریکا از عراق و چشم انداز هضم و همسوئی "دولت محلی" در کردستان عراق با دولت مرکزی و دولتهای ترکیه و جمهوری اسلامی، تکرار سناریو تهاجم به پایگاه اشرف را در مورد نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی در منطقه تحت حکومت احزاب ناسیونالیست کردستان عراق نیز محتمل ساخته است. تفاوت در اینجا فقط زمانی است.

## "انتخابات" در کردستان عراق و کاریکاتوری از "دوخرداد" نمائی

به موازات عقب نشینی نیروهای آمریکایی در عراق از خیابانها به پادگانها، بعد از مدتی طولانی، بار دیگر "انتخابات" بعنوان محلی برای مشروعیت بخشیدن به گمارده شدن احزاب مسلح ناسیونالیست کرد بر سرنوشت مردم کردستان عراق، ضروری شد. اما خود این فرمول فرمال و نمایشی با موقعیت سران احزاب مذکور عاری از مشکل نبود.

روشن است که دو حزب اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق، با جنگ خلیج و بعد از اشغال عراق بعنوان بخشی از سیاست نظامی آمریکا در عراق عروج کرده بودند. این دو حزب از ابتدا تحت فشار یک بار به همین انتخابات روی آورده بودند، تا بلکه تقسیم قدرت را از دریچه فرمال انتخابات حل کرده باشند و سیمایی مدنی به سلطه خود بدهند، اما در همان قدم اول معلوم شد ظرفیت و کالیبر این گونه توقعات را ندارند و با به توپ بستن پارلمان نمایشی خود به جنگی داخلی و چند ساله روی آوردند. در این جنگ خانه و کاشانه مردم میدان جنگ شده بود پای دخالت نظامی و سیاسی دول منطقه به کردستان عراق باز شد. از آن تاریخ تا کنون کسی بفکر انتخابات و رعایت "دمکراسی" نیفتاده بود. و بازار چپاول و دزدی در میان سران احزاب ناسیونالیست کرد چنان علنی و آشکار بود که حتی یاران نزدیکشان هم زبان به اعتراض گشودند. فقر و فلاکت و چشم انداز تیره و ناروشن آینده سهم اکثریت مردم جامعه کردستان شد. این مساله پاره ای از گرایشهای درون ناسیونالیستی را بفکر نجات ناسیونالیسم کرد از نفرت مردم به صرافت شکل دادن به اپوزیسیون خودی انداخت. چهره هایی ناراضی در راس این احزاب مانند نوشیروان مصطفی روی این توهم اصلاح از درون سرمایه گذاری کردند. این جمع با لیست مدعی رفرم و علیه فساد و دزدی در پروسه نمایشی موسوم به

انتخابات پارلمان شرکت کردند.

چند هفته قبل این نمایش به سرانجام رسید و با ادعای درصدهای ساختگی میدان به این گرایش درونی داده نشد. در سلیمانیه گفتند ۲۱ درصد رای داشته اند و گویا در اربیل وضع بدتر بوده است. اما قبح مساله در این آمار ساختگی نبود بلکه حمله مسلحانه به دفاتر این گرایش بلافاصله شروع شد. در اربیل چند نفر کشته و دهها نفر زخمی شدند. مدعی شدند که این کشتار بخاطر تیراندازیهای مردم در ابراز شادی و پیروزی لیست احزاب بوده است. مسعود بارزانی ناچار شد در يك بیانیه علنی به این کشتار اعتراف کند و از ادامه آن ممانعت کند. اکنون جمع وسیعی از سران مخالفین خودی دستگیر شده اند و پاپوش و پرونده سازی و سرکوب درونی شروع شده است. اکنون نشانه اتهام فساد و دزدی که شعار مخالفین خودی بود علیه خودشان بکار گرفته شده است.

اینها نیروهای هستند که زیر سایه نفیر موشک کروز و ویرانی مدنیت جامعه عراق امکان سلطه پیدا کرده اند.

معلوم شد که "دمکراسی کردی" احزاب حاکم ناسیونالیسم کرد و تمامی دوایر شیفته آن، در چنین زمینه عینی، حتی فرصت "تمرین" هم ندارد. قبلا و در دوره تهاجم به هر سیاست و فکر و اندیشه آزادیخواهانه که با حضور نظامی آمریکا در جنگ سال ۹۱ مقدور شده بود، همین احزاب کردی رقیب، پارلمان کارتونی خود را در سال ۹۵ به توپ بستند و خونین ترین صفحه تاریخ رقابتهایشان بر سر ریاست و زعامت گرایش ناسیونالیستی را آفریدند. در شرایطی که در تداوم یورش نظامی آمریکا پس از سال ۲۰۰۳ به عراق، شیرازه مدنی و مکانیسمهای تولید زیر ابهام رفته است و احزاب ناسیونالیست کرد، در وضعیت بلاتکلیفی کردستان عراق، بساط عشایری و فرعونی شان پهن کرده اند، حتی گرفتن ژست سنت پارلمانی، ممکن نیست. تقلا برای سرهم بندی کردن یک نوع اپوزیسیون نمائی، در میدان ناموجود "دمکراسی کردی"، بیشتر به یک کاریکاتور شبیه است.

غفار غلام ویسی

**نشریه کانون کمونیسم  
را بخوانید و در تکثیر  
و پخش آن ما را یاری  
دهید!**

## آیا جمهوری اسلامی "دوم" محتمل است؟

ایرج فرزاد

تحولات خیره کننده اخیر در جامعه ایران، جنگ و تنازع جناحهای رژیم اسلامی را به سطح دیگر و نقطه شکننده دیگری کشانده است. سران هر دو جناح نسبت به خطری که هرکدام برای نظام بوجود آورده اند، به همدیگر هشدار میدهند. این جنگ و گریز، قدمت سی ساله دارد، و در مقاطعی با تصفیه ها و حذف لایه هائی از سران جناح مخالف، عمدتاً از سوی جناح راست، همراه بوده است. اگر بخواهم جنگ جناحها را دسته بندی و دوره بندی کنم، میتوان دوره تا مقطع پایان جنگ ایران و عراق و کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ را، دوره اول و دوران پس از آن و تاکنون را دوره دوم نام بگذارم. در دوره اول، جمهوری اسلامی دست اندر کار تحکیم قدرت ضدانقلابی خود و شکل دادن و سازماندهی نیروهای نظامی و سپاهی و امنیتی خود، همراه و در کنار قلع و قمع اپوزیسیون و سرکوب مبارزه وسیع و توده ای علیه خود، در کردستان است. در این دوره، جناحهای مختلف رژیم وجود دارند، اما در مواجهه با سرکوب هر نوع اپوزیسیون، "لیبرال" ترین آنها گاه از جناح اسلامگرایان ناب، بی ملاحظه تر هم هست. دوره دوم، دورانی است که جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت هار با معضل سازماندهی اقتصاد و معیشت مردم و حاکمیت بر جامعه ای روبروست که ظاهراً "اپوزیسیون برانداز" آن قلع و قمع شده است. جنگ دو جناح و روشی که میتوان مردم را به تمکین حاکمیت رژیم اسلامی وادارد، وارد فاز دیگری میشود. "دکترین رفسنجانی" و بحث "تخصص یا مکتب"، آری یا نه برای بازکردن راه سرمایه گذاری غرب در ایران و گره کور "رابطه با آمریکا"، و کشمکش و تعرض و عقب نشینی برسر اینکه آیا قانون کار را باید در "باب اجاره" نوشت یا بر اساس احکامی که بر یک جامعه سرمایه داری حاکم است، شروع مرحله ای از جنگ جناحهاست که برخلاف دوره اول، یک جناح باز کردن منافذی برای تنفس جمهوری اسلامی را شرط لازمه بقا میداند. اما، همانطور که انتظار میرفت، طبقات و اقشار مختلف مردم، دیگر ضرورتی برای سکوت در مورد مهمترین مسائل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خود نمیدیدند. در بطن جدال جناحها و شیوه های مختلف برای تضمین بقا رژیم، مردم با خواستههای مختلف به میدان آمدند. کارگران علیه قانون کار ایستادند و رژیم و شخص رهبر را واداشتند که آنرا پس بگیرد. دختران و پسران جوان با تمام خواستههایی که جزئی از توقعات و انتظاراتشان در جهان انتهای قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یک بود، صحنه مراکز آموزشی را زیر و رو کردند. از این به بعد این نیرو به میدان آمده با خواستها و مطالباتی که به نفس حیات معیشتی و فرهنگی شان گره خورده بود، چون نیروی خوفناک در تنازع جناحها وارد شد. وقایع خرم آباد و کوی دانشگاه در سال ۷۸ که یکی به بهانه اردوی تابستانی دفتر تحکیم وحدت و دیگری در

پوشش اعتراض به تعطیلی روزنامه "سلام" روی دادند، به هر دو جناح فهماند که ادامه نزاچهایشان، نمیتواند تا یکسره کردن تکلیف اختلافات بر سر مکانیسمها و چگونگی بقا رژیم اسلامی کش داده شود. جنگ جناحها، بنابراین، مادام و تا زمانی که مردم علی العموم از تعمیق اختلافات در سطح بالای ارگانهای رژیم و در بین "شخصیت" هایش، استفاده نمیکردند و یا به دلیل دوره پیشین قلع و قمعها و نسل کشیهای آن، دخالتشان محدود مانده بود، میتوانست با "تعامل" و در نهایت رفت اسلامی ادامه یابد و هر دو قاعده بازی و تقسیم ارگانها و نهادهای دولتی و حوزوی را بپذیرند. سران جناح "تمامیت خواه" به همین دلیل و با این توهم که توانسته است از طریق روشها و متدهای دوره کشتارهای سالهای ۶۰ و ۶۷ و فضای ناشی از "جنگ تحمیلی"، مردم را مرعوب شده و قانع شده به سلطه اسلام سیاسی بی تفاوت نگهدارد، در برابر تصمیم مردم برای رفتن پشت خاتمی در انتخابات خرداد سال ۷۶، و زدن دست رد به "گزینه" مقام "معظم رهبری"، ناطق نوری، اولین زنگ خطر را در بیخ گوش خود شنید. از این دوره به بعد، دیگر برای سران هر دو جناح رژیم مسجل شد، که مردم ایران، و بویژه نسل جوانی که ۷۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل میدهد و از دوران عروج خونین رژیم اسلام هیچ خاطره ای ندارد، مرعوب نشده اند. این شکاف نسلی، نصایح پدران و پدر بزرگان نسل دوره انقلاب ۵۷ را که یا سرکوب و متلاشی شده و یا در ذهنیت محافظه کاری حزب توده، به ناچیزترین "اصلاحات" رضایت داده بودند، هرگز نشنید و چون نیروی هشداردهنده ای در برابر رژیم اسلام قد برفراشت.

اتفاقات کوی دانشگاه تهران و وقایع خرم آباد، اولین نشانه های عرض اندام این "نیروی سوم" بود. جناحهای رژیم در تداوم این تحرکات و در روزهای اخیر، هراسناک، ندای وحشت را حجره به حجره پاس دادند: "اکنون روزگار مرهم نهادن بر زخم فتنه است." اینجا بود که رفسنجانی از نوبت ایراد خطبه در نماز جمعه برای جلوگیری از درگیری و مشکل آفرینی برای نظام، انصراف داد و با شرکت در مراسم تودیع و معرفی "قاضی القضاة" قدیم و جدید، با احمدی نژاد، چاق سلامتی کرد.

تضاد و اختلاف بین جناحهای رژیم از این به بعد، با اشاره به "تهدید"ی که در خارج از دایره هر دو کمین کرده است، تداوم می یابد. هر دو جناح در مواضعشان اعلام میکنند که سیاستهایشان آب به آسیاب این نیرو می ریزد. دیگر فهمیده بودند: "سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشایدگرفتن به پیل!!" فشار نیرویی که با اسلامیت رژیم مشکل اساسی دارد، حتی برخی از مهره های سرچماقدار دوره اولیه عروج رژیم "انقلاب اسلامی" را به این صرافت انداخت که برای آخر و عاقبت خود آینده ای در حافظه نیروی مردم به میدان آمده ذخیره کنند. "هادی غفاری" سردسته قمه کشهای آن دوره و "یادگار" مرحوم شهید، مطهری، در برابر مقام معظم ایستادند. دوره "تعامل" پیشین جناحها، به یک صف آرائی برای حذف و یک لایه و یک دست کردن حاکمیت تغییر می یابد. اما معضل حضور مردمی که در پی فرصت برای ساقط کردن رژیم اسلامی هستند، هر دو جناح را محتاط تر کرد. هر دو سعی و تلاش کرده و میکنند که نه با حذف دیگری، که به نقطه سازش و توافق جدیدی برسند. لحن مواضع و "نصیحت" ها و تهدیدها و حتی پخش شایعات مربوط

به دستگیری و "مجازات"، عوامل "اغتشاش"، از هر دو سو، بویژه در بطن رویدادهای روزهای اخیر جامعه ایران، با توافق ضمنی هر دو برای نجات از کابوس حضور مردم، ملایم تر شد. جناح خامنه ای - فیروزآبادی - حسین شریعتمداری، ضمن باز کردن باب قلع و قمع و دستگیری و محاکمه و به "ندامت" کشاندن برخی از شخصیت‌های درجه دوم روحانیت مبارز و کارگزاران سازندگی و حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی، برای جلوگیری از "ساختارشکنی"، به دلجویی از خاتمی و موسوی و رفسنجانی روی آوردند. و سران جناح مقابل، انگار در یک توافق پنهان، به یک غرووند ملاحظه کارانه و محافظه کارانه، که مثلا زندانیان از حق داشتن وکیل برخوردار نبوده اند، و یا بازداشت‌ها "فله ای و غیرقانونی" بوده است، بسنده کردند. شایعه برکناری احمدی نژاد، پس از افشای جنایاتی که در زندانهای تحت مدیریت وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی و "سردار" رادان و احمدی مقدم روی داده بود و در آن میان اخبار فجایی که در زندان "کهریزک"، و تجاوز جنسی به زندانیان به بیرون درز کرد، در بین محافل جناح مخالف باب شد. هر دو به این ترتیب سعی کردند عقب نشینی‌هایی را به یکدیگر تحمیل کنند و خود را از آتش "فتنه" ای که شالوده نظام را به لرزه درآورده بود، دور نگاه دارند. هر دو، در سطحی متفاوت، به "تلفات"ی تن دادند و پاره ای از مهره های دست چنم خود را قربانی کردند. به حکم "ولی امر مسلمین!" چند نفر از نگهبانان و افسر کشیک زندان کهریزک "تنبیه" شدند و زندان را بستند و یا به جای دیگری منتقل کردند. در همان حال، موسوی در برابر فشار جناح مقابل که باید نسبت به طرح شعارهای "ساختارشکنانه" در تظاهرات مردم، از جمله مرگ بر دیکتاتور، و یا ماهیت "جمهوریت" و "اسلامیت" رژیم تکلیف خود را روشن کند، به صراحت همان موضع "امام راحل" را تکرار کرد: جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر! اما این نقطه سازش بسیار شکننده است. دلیل اصلی آن سرازیر شدن مردم در ابعاد میلیونی به خیابانهاست که حتی حضور مردم و تحرک آنان در خارج کشور را به ابعاد کم سابقه ای رساند.

### شرایط گذرای شیوع تب "جمهوری اسلامی دوم"

اما همین نقطه سازش جدید و حالت فلج سیاسی که هر دو جناح در آن گیر افتاده اند، زمینه ای شده است تا مساله "جمهوری اسلامی دوم" در دستور دو طیف چه در سطح جامعه ایران و چه در عرصه بین المللی قرار بگیرد.

در سطح "داخل"، توهم و رویاهای موهوم طیف وسیع اپوزیسیون خودی و غیر خودی ملی مذهبی، به زعامت و پرچمداری پدر خوانده این مکتب، جناح راه توده حزب توده، برای به سرانجام رساندن پیام مظلومانه "جنبش مشروطه" دوباره میدان یافتند. طبق این "رویکرد"، به زعم سنت سیاسی حزب توده و مجاهدت مشروطه خواهی طیف منورالفکران و ادبا برای رسیدن به "عدالتخانه"، "جامعه اسلامی سنتی ایران"، نیازمند حکومتی منطبق بر این بافت تاریخی سنتی خویش است. توهم به برقراری نوعی حکومت معتدل تر، اما در هر حال اسلامی، بار دیگر در دستور کار همه جریانات و عناصر و شخصیت‌هایی قرار گرفت که "حقوق بشر" و بازگشت جامعه ایران به دوران صدر مشروطه،

نهایت پلاتفرم "حداکثر"ی آنان بود. امکان و یا به عبارتی دقیق تر، توهم به اینکه "ولی فقیه"، در برابر فشار "جنبش از پانین"، همزمان با این چانه زنی های اخیر و امتیاز دادن و امتیاز گرفتنها و "دلجویی" های متقابل در "بالا"، از اختیارات "فراقانونی" خود دست خواهد کشید و جناح مدافع "مردمسالاری اسلامی" را در قدرت سهیم خواهد کرد، ورد زبان همه "تحلیگران" خودی و غیر خودی شد. جناب علیرضا نوریزاده، ناچار شد بخش بیشتری از وقت خود را در تلویزیون سازمان زحمتکشان بزند تا درکنار و دوش بدوش گنجی و سازگارا و امثال کدیور و فاطمه حقیقت جو و علی افشاری، در بخش فارسی رادیو صدای آمریکا و بی بی سی فارسی رو به "خانه پدری"، ما را به سیاحت مناظر نقش مردم سالارانه و اسلام صلح و مدارای "آیات عظام" ببرد. حضور میلیونی مردم در صحنه، بویژه حضور فعال و گسترده دختران جوان و انقلابی، که از سرو رو و لباس و آرایش موهایشان و شعاریشان نمیشد کمترین تشابهی با زنان ۱۰۰ سال پیش دید، موجب و دلیلی بود که این آلترناتیو عقیم، این طیف وسیع ائتلاف شکننده ای که آینده خود را در گذشته جامعه ایران جستجو میکند، مجالی برای تاخت و تاز خود بیابد. همین نقطه تعادل شکننده جناحهای رژیم اسلامی در عین حال، بار دیگر اشتباهی پراگماتیسم دیرینه غرب و آمریکا، و انتظار برای یک تحول تدریجی و دست بدست شدن حکومتها از طریق جابجانیهای درباری و کاخی، صد البته "مردمی، مسالمت جویانه و عاری از خشونت و متکی به فرهنگ و تاریخ خود مردم آن سامان"!! را تحریک کرد. حمایت از "حقوق مردم ایران" جای خود را به شرکت در مراسم "تحلیف" احمدی نژاد داد. با این توضیح آینده نگرانه که با این حال مقامات پارلمان اروپا و شخص دبیر کل سازمان ملل، به شخص احمدی نژاد "تبریک" نخواهند گفت! توجیه این حرکت دوپهلوی و فرصت طلبانه و پراگماتیستی را هم برای خود محفوظ داشته اند. اگر در هر فردانی مردم ایران رژیم اسلامی را بزیور بکشند، اینها از قبل گفته بودند ما که تبریک نگفتیم!

اما دوام بر سر این بند و طناب لرزان، برای هیچکدام از جناحها ممکن نیست. این نقطه، نقطه ثبات نیست، نقطه یک سازش موقت و در حالت فلج سیاسی هر دو جناح است. مواضع هر دو جناح هم همین حقیقت را فریاد میزند. این سازش از منظر جناح حاکم تر، فرجه ای برای به پایان رساندن و "در نطفه خفه کردن" آن چیزی است که خود نام "براندازی نرم" و یا "انقلاب مخملی" بر آن گذاشته اند. خرد کردن برخی از شخصیتها در زندان، از جمله ابطحی و عطریانفر، دستمایه یک تعرض وسیع تر برای بیرون بردن کل طیف موسوم به "اصلاح طلب" از دایره نهادهای حکومتی است. پروسه واقعی تری که عناصر طیف موسوی - کروی - خاتمی - رفسنجانی، از آن به عنوان "کودتا" و تقلب در انتخابات نام میبرند، در واقع هنوز تازه شروع شده است. به نظر نمیرسد که مهره های اصلی تر و یا به تعبیر کیهان شریعتمداری "دانه درشت" های این طیف را "قلع و قمع" کنند. هدف خاتمه دادن به حضور آنها در راس نهادهای حکومتی و "حوزوی" است. و به نظر میرسد که این مهره ها پیشاپیش، و بخاطر ظرفیتی که از همقطاران خود در جناح مقابل و در میان رده های تعیین کننده سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و نیز موجوداتی چون جنتی و احمد خاتمی انتظار دارند، با حفظ برخی

توان مقاومت و رویارویی را از خودیهای قهر کرده و زنجیده خاطر سلب میکند.

اما این سیر احتمالی آرایش جناحهای جمهوری اسلامی، در عین حال دیگر حلقه آخر یک پروسه است. رژیم اسلامی از آن به بعد فاقد حفاظ ضربه گیر خواهد بود و با توجه به تقابل مردم با رژیم اسلامی و اسلامیت رژیم، محتمل ترین سیر رویدادها، رویارویی لخت و عریان مردم با رژیم اسلامی و نقطه پایان دنیای موهوم و نوستالژیک مشروطه و مشروعه طلبی و آیت الله پناهی طیف ملی اسلامی است.

در این نقطه، در پایان پروسه این "کودتای" واقعی تر، غرب بار دیگر به حال و هوای "تشنج زدانی" با "ملایان حاکم" در ایران برخواید گشت، از خیر اپوزیسیون ملی مذهبی خواهد گذشت و آلترناتیوهای آنان را بایگانی خواهد کرد. تلاش خواهند کرد که با رژیم اسلامی که "خود از خود عبور کرده است" و همان انتظارات اصلاح طلبان را اجرا کرده است، بر سر مساله "امتی" به سازشهایی برسند. و مگر رژیم اسلامی از طالبان چه چیزی کم دارد که گزینه "مذاکره" را کان لم یکن تلقی کنند؟ اما این گزینه و آیشن، در جامعه ایران که برخلاف پاکستان و افغانستان و عربستان، گرایش ضدآخوند و شرع ریشه های پرقدرتی دارد، محدودیتهای خود را دارد.

جامعه ایران، بطور مشخص بیش از صد سال است که با اسلام و نقش اسلام در حاکمیت و قانونگذاری و دخالت آخوند و شرع در آموزش و پرورش و زندگی مردم مساله داشته است. آنچه که سی سال قبل در ایران بر سر کار آمد، حتی تجدید حیات و پیوستگی تاریخی خط مشروعه طلبی شیخ فضل اله نوری و یا میراث لوطیهای محله دوه چی تبریز نبود. رژیم اسلامی و حاکمیت اسلام در ایران، نتیجه تکامل خطی گرایش "سننی اسلامی" نهفته در بافت و نسوج جامعه ایران نبود. این رژیم و پرتاب شدن اسلام به قدرت سیاسی، برآمده از متن دوران جنگ سرد و بر بستر یک انقلاب آزادیخواهانه و چپ در ایران و برای سرکوب این انقلاب بود. جامعه ایران را نتوانستند با قتل عامهای فجیع و نسل کشیهای بی سابقه و سی سال قتل و قصاص زنجیره ای، اسلامی کنند و اسلامی نگهدارند. اسلام در هر شکل و شمایل در آینده جامعه ایران هیچ جایی ندارد. و این را دیگر با روابط دیپلوماتیک و پراگماتیسم غرب نمیتوانند کاری بکنند. شرط اولیه بقا رژیم اسلامی در ایران ریشه کن کردن نیرو و قدرت و ظرفیتی است که دست کم صد سال است نسل به نسل در بافت و نسوج فکری و شیوه و استایل زندگی مردم ایران رسوخ کرده است. کل این جامعه را نمیتوان نابود کرد و از نو بازسازی و در یک "بیگ بنگ" اسلامی خلق کرد. این جامعه، بشدت در بستر مدنیت غربی و ضد اسلامی جایگیر شده است و در تحولات و تغییرات بافت جمعیتی جامعه ایران تا اعماق رسوخ کرده است.

همین نقطه تعادل ناپایدار بین دو جناح است که بانی و باعث و موجب یک سری توهومات سیاسی در بین جریانهای مختلف شده است. بستر سنت دار تر این "بینش" بر یک نوستالژی، یک آرزوی ناکام و در نهایت یک عقده اجتماعی ارضا نشده و سرکوفت خورده اسیر شده است. آرمان مشروطه خواهی و

امکانات مادی و ثروتی که تاکنون به جیب زده اند، به استقبال این گزینه رفته اند. جناح مقابل هم میداند، که "لکه دار کردن" چهره های شاخص نظام، کسانی که در مهمترین و خونین ترین مقاطع عمر رژیم اسلامی، بیضه اسلام را از بحران "عبور" داده اند، به "صلاح" نیست.

### بدیل "اصلاحات" از مقر بیت رهبری

در مقابل، خود جناح حاکم، تلاش خواهد کرد که نه توسط "چک و چانه زنی" با جناحی از خودیهای دوران اولیه حکومت اسلام، که با اراده و تصمیم خود، به "اصلاحات"ی دست بزند، که حتی فراتر از آنچه می باشد که خود منادیان "مدینته النبی" به بسیار کمتر از آنهم راضی بودند. احمدی نژاد، سه نفر از وزرای پیشنهادی خود را "زن" معرفی کرده است. خامنه ای خود ممکن است پیشنهاد تشکیل "شورای فقها" را در یک حکم حکومتی بدهد و برای "امام زمان" هم توضیح بدهد که "جان ناقابل و جسم ناقص"ش دیگر پیشبرد این ودیعه الهی را ناممکن کرده بود. اگر برخی از "آیات عظام"، بحث عزل رهبر را طرح کرده اند، از جمله دستغیب، و یا اینکه نمایندگان ادواری مجلس اسلامی پیشنهاد مشابهی را به جلو صحنه پرتاب کرده اند، آنوقت دیگر باید بسیار طبیعی و منطقی به نظر برسد، که این خواست نباید موجب ایجاد "شکاف" در میان رکن اساسی حکومت اسلام بشود و در یک تنش و تشنج درونی به سرانجام برسد. اصلا بعید نیست که طرح خواست تغییر و عزل رهبر، سازمانیافته و در تظاهر به بی خبری و یا تجاهل نسبت به آن، به بیوت آیات عظام رخنه کرده باشد. این مقدمه چینی برای نشان دادن نوعی "مردم سالاری اسلامی" اما با ابتکار عمل خود مقام معظم رهبری است!

اما دوره پس از بدست گرفتن ابتکار عمل از سوی جناح حافظ بیضه اسلام، دیگر از تعامل و تساهل و رفت اسلامی در مقابل جناح مقابل که با حفظ برخی از امتیازات از دخالت در سرنویشت سیاسی رژیم اسلامی مرخص شده است، خبری نخواهد بود. رواج برقراری تقارن روشهایی منطبق بر سیره نبی با "معاندین" فعلی، با قاطعیتی که با عدم تعامل "مولا علی" در رابطه با "طلحه و زبیر" داشته است، و روی آوری به آیات دوره محراب (محل حرب) در تقابل با آیات "رحمت" قرآن، در نشریاتی چون کیهان شریعتمداری و یا صحیح صادق ارگان دایره سیاسی عقیدتی سپاه پاسداران، تصادفی نیست. میدان "زیاده خواهی" ها را خواهند بست و امثال کروبی را وخواهند داشت از افشاگری هایش دست بردارند. فعلا روزنامه اش را میخواهند ببندند. و پیشاپیش همین مشت آهنین را در برابر همه "شخصیتهای نظام" که پایشان را کج بگذارند، مستقل از سوابق "یار امام" بودن و یا زجر کشیدن ها در زمان "طاغوت" نشان داده اند:

" غرش نمی کنیم مگر که حمله کنیم و نمی باریم مگر که سیل جاری سازیم". برای سربازان گمنام امام زمان، آنهم در شکنجه گاهها و دوایر اطلاعاتی که قدرت مطلقه و اساس شالوده نظام خارج از هر اطلاع دنیای بیرون در آنها رقم میخورد، کاری ندارد که کروبی را با لباس زندان به نمایشی بکشاند که پرده اولش را بر سر ابطحی و عطریانفر اجرا کردند. اوضاع کنونی مهره های دست چنم بازداشتی، آینده هر گزندکش "خودی" را به تصویر میکشد. اشتراک در حفظ شریعت مقدس و میراث خونین خمینی،

احساس افسردگی تاریخی از ناتمام ماندن انقلاب مشروطه و قیچی شدن آرمان دیرین الیت سیاسی روشنفکری جامعه ایران در صد سال پیش برای برخوردار شدن از مجلس ملی، پارلمان و حکومت مستقل برای قرار دادن ایران در جرگه کشورهای صنعتی. آرماتی که علیرغم قطعیت یافتن تولید سرمایه داری و صنعتی شدن جامعه ایران در دوران پس از اصلاحات ارضی در خلال سالهای اول دهه ۴۰، نیروی محرکه و به سرانجام رسانده آن تحول را غیر ملی، وابسته، بی کفایت و عامل امپریالیسم لقب داد. او هام رسوب شده در ذهنیت این گرایش و طیف سیاسی برای "بیدار کردن" و نهیب به قهرمان اسطوره ای اش که از خواب غفلت بیدار شود و سرکردگی بورژوازی خودی برای این صنعتی شدن را سرانجام با شکل و شمایل اصیل و سنتی ایرانی و آخوند ملایم برعهده بگیرد در کنار غیظ فرودادن از "بی کفایتی" و "ضعف تاریخی" شخصیت‌های بورژوازی ملی، طی سالهای بعد از انقلاب ۵۷، همواره در اعماق ذهنیت طیف ادبا و شعرا و الیت روشنفکری دوره تا مقطع سال ۵۷ و نوستالژی بازگشت دوران سپری شده زنده مانده و ذخیره شده است. در مقاطع اولیه انقلاب ۵۷، از نظر این طیف، که بخش زیادی از نیروهای "انقلابی" دوره مبارزات ضد سلطنتی را هم به صف خود جذب کرده بود، امیدهای تازه ای پیدا شدند. اما جناح افراطگرا، جناح "تمامیت خواه"، و جناحی که فقط و صرفاً بخشی از روحانیون "افراطی" را گرد خود متشکل کرده بود، از سازماندهی کل نیروهای موجود بورژوازی ملی و خودی، "ظرفه" رفت. و بعضاً از سر "بی درایتی"، در برابر آنها به "خشونت" متوسل شد. جایگاه تماماً متفاوت اسلام سیاسی و دستیابی اسلامیان به قدرت سیاسی، به پروسه و بستر تاریخی تماماً متفاوت، و البته اختیاری، ولی به اقتضای همان موضع و گرایش، متصل شد. کشمکش مشروعه چی های دوران صدر مشروطه با سران تجدد خواه آن دوره، با سیاست "مدارا" و رگه اسلام مردمی و ملی، برخی آیات عظام تعامل گرا و اهل تساهل، دو سید "بزرگوار"، بهبهانی و طباطبائی، در مقام مقایسه قرار گرفت و از آن دوران نقبی به جریان "تمامیت خواه" و "حجتیه" و شاگردهای مدرسه حقانی در تمایز با خمینی و خاتمی و عبدالکریم سروش و خط امام زده شد. لانه کردن تمامی مدافعان طیفهای این گرایش در زیر سایه خط امام و سپس "اصلاح طلبان"، با تلاش سران مشروطه برای رفع گیرهای روحانیون و "مراجع" معتدل آن دوره مقایسه شد و در امتداد تاریخی یک خط و سیر اجتماعی تصویر شد. در ذهنیت این طیفها، جایگاه و موقعیت اسلام سیاسی از بستر مادی عروج خونین آن کنده شد و جدال جامعه نه علیه اسلامیت رژیم و دخالت مذهب و آخوند در قانون و قانونگذاری، که جدالی برای اصلاح رژیمی "ضد امپریالیستی" بود که قدری بیشتر به زحمتکشان و مزدبگیران، یا "مستضعفان" جامعه توجه نشان بدهد.

### تزه های عاریه ای، جونیورهای عالم سیاست "ملی اسلامی"

در حاشیه این گرایش دیرین تر، و برای همان اهداف، تتوریهای نوین تر در پرده و لفافه آکادمیک تر و بعضاً مدعی تحلیل مارکسیستی نیز به بازار آمدند. در گرماگرم رویدادهای روزهای اخیر جامعه ایران، "تفاسیر" و "تحلیل" های حواشی

آن گرایش دیرین تر را به روشنی دیدیم. برخی با حذف جدالی که واقعا در جریان بود، یعنی رویارویی مردم ایران با رژیم اسلامی و تقابل با اسلامیت رژیم، و اینکه تحت رژیم اسلامی مساله اصلی و "تضاد اصلی" جنگ طبقاتی کارگر و سرمایه دار است، نفس جدال جامعه برای ساقط کردن و سرنگون کردن ارتجاع اسلامی را به کارگر و اقشار زحمتکش بی ربط خواندند. جدال را صرفاً و تنها در همان محدوده "بالائی" ها دیدند که گویا "بورژوازی" تاریخا ناتوان و ضعیف ایران دارد به اتکا جنبش توده ای، تکانی بخود میدهد. کارگر باید به مسائل خاص خودش مشغول باشد و در بهترین حالت پرود "تشکل" خود را به دور از طوفانی که کل جامعه را فراگرفته است، بسازد! البته این تحلیل نمی توانست حضور گسترده و وسیع و میلیونی مردم در خیابانها را نادیده بگیرد. اما، حضور این نیرو، نه در تقابل با ارتجاع اسلامی و حکومت اسلامی، که جدال اجتماعی و قدرت سازماندهی بورژوازی ایران برای یکسره کردن تکلیف قدرت سیاسی قلمداد شد. نوعی تئوری و تحلیل در دکوراسیونی آکادمیک و با وارد کردن الفاظی "مارکسیستی"، اما تماماً عاریه ای از همان گرایش دیرین تر ملی اسلامی و نوستالژیک دوران مشروطه. بعلاوه این موضع که مدام از بی کفایتی و بی لیاقتی عناصر بورژوازی خودی و طیف "اصلاح طلبان" ناخنهایش را میجود، آلترناتیو ناسیونالیست پرو غرب ایرانی را کلا از معادلات حذف کرده است. در عین حال به آن اندازه ای که از بی شهامتی افراد و عناصر و احزاب بورژوازی بومی و سنتی به تاریخ پیوسته حرص آه و افسوس قورت میدهد، "طبق اصول" خود، هر گونه تلاش شخصیتها و احزاب کارگری و چپ و کمونیست و سرنگونی طلب را برای دخالت در قدرت سیاسی و تصرف آن قویا مذموم، کفر نابخشودنی و مبنای "ارتداد" از مارکسیسم نامیده است.

در پله بعدی خرده جریاناتی قرار گرفتند که تحلیل و تزهایشان را از دسته دوم وام گرفته بودند. پدیده ای که حتی آن روکش آکادمیک و "تئوریک" را نداشت و بطور واقعی به هذیان شباهت یافت. در ملقمه ای از عبارات مطمئن، گفتند حتی حرکتی برای سرنگونی و علیه اسلامیت رژیم در کار نبوده است. و آنگاه که فشار واقعیات چنان قوی بود که پرده این لجاجت فکری و سیاسی را در هم درید، اعلام کردند که ماهیت ارتجاعی و اسلامی رژیم، امر "کارگر" نیست. در این سوسیالیسم عاریه ای و غیر علمی، کارگر با هویت صنفی اش تعریف میشود و اگر امری و جنبشی و مبارزه ای به زندگی صنفی او بی ربط باشد و با مستقیماً هدف بهبود موقعیت صنفی کارگر را در دستور نگذاشته باشد، به "طبقه کارگر مربوط نیست" و لذا "نباید" در هر حرکتی علیه اسلام سیاسی شرکت کند. در این سیستم از موقعیت صنفی کارگر یک بت میسازند و بر آستان خودخواهی ناشی از منفعت اقتصادی صنفی فرد کارگر، سر تعظیم و تکریم فرود می آورند. در اکثر موارد حتی فرد کارگر با نمایندگی نیابتی از سوی روشنفکران کارگر پناه و همیشه متاسف و خشمگین از "بی عرضگی" بورژوازی خودی و بومی، جایگزین میشود. در سیستم این سوسیالیسم شرقی و ارتجاعی، برای طبقه کارگر به عنوان طبقه مزدبگیر در جامعه سرمایه داری، علی السویه است که تحت یک رژیم استبدادی و یا خفقان سیاسی زندگی

رویارویی و جنگ دو آلترناتیو است. یکی "دولت مذهبی" یا "دولت - مذهب" و دیگری "دولت مدرن"، که یک جورهایی با پسامدرنیسم هم الفتی دارد. انگار ایران نه تاریخی از مصاف تجدد خواهی و مشروعه چیگری دارد و نه انقلابی در آن رخ داده است که بر بستر جنگ سرد، "اسلامی" اش کردند. نه! این حرفها نیست، تاریخ نه به جامعه و نه جدال های اجتماعی مربوط نیست. تاریخ جنگ الفاظ و تقابل مقولات است. تلاش برای درز گرفتن مواضع مشابه این دسته با بقیه، در لابلای عبارت پردازیهای مظنن، البته بی سرانجام است. به ادبیات تنوریسینهایشان که نگاه میکنید، همه یک جورهایی با پدیده "خاتمی" و تلاش جناح کمتر مشروعه چی برای به سرانجام رساندن رسالت انقلاب مشروطه و تحول رژیم اسلامی از رژیم سرمایه به رژیم سرمایه داران، علیرغم مغلق گوییها، و حتی اختلاف و تنش درونی در مورد حق تملک و کپی رایت بر "روایت" اورجینال، پایشان بر زمینی سفت است!

اما اگر بپذیریم که گرایش "مادر" این جریانات حاشیه ای، خود به یک توهم، به یک آلترناتیو از نظر سیاسی و اجتماعی و طبقاتی نازا و عقیم، در حال و هوای موهوم استقرار حکومت ممنوعه جمهوری اسلامی دوم، نفس میکشد و زندگی میکند، حساب و چشم انداز سرنوشت خرده جریانات حاشیه ای این گرایش هم روشن است. ساقط شدن رژیم اسلامی و بزیر کشیدن اسلام سیاسی از قدرت سیاسی، صف آرائی واقعی تر دو قطب سوسیالیست و ناسیونالیست پرو غرب ایران را به صف اول صحنه مبارزه خواهد رساند. با سقوط رژیم اسلامی، موجود موهوم و "جور و جفا" کشیده جمهوری اسلامی دوم، به دنیا نیامده و در دوایر مهندسی رژیم چینجها سرهم بندی نشده، فلسفه وجودی اش را از دست خواهد داد و در کنار اجداد تسخیری و منصوب شده از جانب منورالفکران طیف ملی مذهبی، در دایره سجل احوال قریه ها و بلادی که همه جایش "بوی مشروطیت میدهد"، به عنوان متوفی مرقوم خواهد شد. تکلیف حواشی این گرایش از هم اکنون معلوم است. هیچ آینده ای برای این نوع "گرایش سوسیالیستی" بورژوازی ملی و خودی که در او هام یافتن چهره هائی برای نمایندگی کردن روپنای اسلامی پروسه تولید و انباشت در جامعه سرمایه داری ایران فلسفه میبافند، متصور نیست. رژیم اسلامی قبل از اینکه در لوله آزمایشگاه آکادمیسم پسامدرنیستی و دوخردادی این سوسیالیسم محافظه کار و عبارت پرداز و مخالف مکتبی با "سرنگونی"، پروسه تخمیر "متعارف شدن" را از سر بگذرانند و یا بدون اینکه فرصت یابد پوسته "دولت - مذهب" را بترکاند و با جلال و جبروت همراه با تاریخ سی سال نسل کشی و قتل و جنایت وارد کاروانسرای "دولت مدرن" بشود، بر اثر مبارزه و قیام مردمی که در ابعاد میلیونی به مصاف آمده اند، درهم شکسته و فروخواهد پاشید.

۱۷ اوت ۲۰۰۹

iraj.farзад@gmail.com



کند. چون در هر حال پلاتفرم اقتصادی نیروهای اپوزیسیون در گرماگرم جدال جامعه با ارتجاع و در این مورد ارتجاع اسلام سیاسی در ایران، مادام و تازمانی که "نانی به سفره" کارگر اضافه نکند، ربطی به کارگر ندارد. و عالما عمدا خود را به نفهمی میزنند که آنچه در دوره های انقلابی و غلیانهای اجتماعی در دستور جامعه و همه احزاب واقعا سیاسی قرار میگردد، از چپ و راست و اسلامی و غیر اسلامی و تا دوایر مهندسی رژیم چینج، بر سر سرنوشت سیاسی جامعه است. خواه نیروهای اپوزیسیون دست اندر کار مهندسی یک آلترناتیو بورژوائی و ناسیونالیستی باشند، خواه اپوزیسیون انقلابی و کمونیست، مساله در هر حال از منظر این سوسیالیسم مشروطه خواه، برای طبقه کارگر سیاسی نیست، صنفی و اقتصادی و "منفعت خودش" است! این خرده جریانات حتی حافظه نزدیک مردم را که در جریان فروپاشی بلوک نظام "توتالیتار" اردوگاه سرمایه داری دولتی، حکومتهای شبه فاشیستی ناسیونالیست پرو غرب و پرو دمکراسی و حقوق بشری را به قدرت دولتی پرتاب کرد، از ذهن خود و به این ترتیب از ذهن مردم رویارو با رژیم اسلامی دور کرده اند. بزعم اینها سرمایه داری ایران میتواند در نتیجه پروسه استحاله و تخمیر درونی رژیم اسلامی "متعارف" شود و بنابراین خطر دورنمای واقعی تر یک آلترناتیو ناسیونالیست راست، شبه "سکولار" و غیر اسلامی را به دوایر دور و بر خود گوشزد نمیکند. توجیه "تنوریک" این بی مبالاتی سیاسی و دلیل تراوش این هذیانهای سیاسی این است که "کارگر" باید فقط "به فکر خودش باشد" کارگر "نبايد" کاری به رقم خوردن سرنوشت سیاسی جامعه داشته باشد! در هر حال وارد کردن موقعیت فردی و صنفی کارگر فقط اضافه کردن ادویه "کارگری" به رسالت بورژوازی ملی و غیر وابسته است. این دیدگاه همان دیدگاه حاج بازاری به کارگر و همان نگاه طبقه بورژوا به کارگر است که میخواهد وجدان بورژوائی اش را با ترحم و صدقه به کارگر تسکین بدهد. سوسیالیسمی بورژوائی است که به گفته مانیفست ندا سر میدهد، زنده باد بورژوازی، به نفع طبقه کارگر! محتوای واقعی مساله مورد جدال جامعه، و صورت مساله، یعنی مبارزه مردم ایران برای سرنگونی و بزیر کشیدن اسلام سیاسی، از صفحه موقعیت کنونی جامعه و بستر تاریخی تر جدال با اسلامگرایی و اسلام پناهی و شرق زدگی، بیرون گذاشته میشود. انگار بحثی است که در یک کافی نت و یا یک پاتوق روشنفکران خورده بورژوا و بر سر مقولاتی انتزاعی در باره سجایای موجود مقدسی که "منفعت" صنفی و اقتصادی اش باید مورد پرستش باشد، در جریان است.

دسته دیگری در همین حول و حوش حاشیه ای تزهائی را آوردند و چرخاندند و بردند که انگار حذف مسائل جامعه ایران و بیرون کشیدن انتزاعاتی غیر واقعی، تمام مشغله آنها بوده است. بزعم این دسته، غلیان کم سابقه جامعه ایران، که صد البته "ارتجاعی است و نباید مورد حمایت کارگر باشد"، ریشه "تاریخی" تری نه در بستر مبارزات اجتماعی جامعه ایران، که در جدال "نحله" های فکری فراکشوری و یا در پرده اساطیری تر "بین المللی" است. با یک نقل قول دست و پا شکسته و دستکاری شده از مارکس در رساله "در باره مساله یهود"، اعلام کردند که کشمکش و مصاف جاری در جامعه ایران،

## نگاهی زنده به يك تاريخ

عبداله شریفی

abe\_sharifi@yahoo.com

متن زیر گوشه ای از خاطرات تاریخی من در رابطه با واقعه ۲۸ مرداد در شهر پاره است. این خاطره تاریخی با عنوان (درلابلای خاطرات تاریخی) سال ۲۰۰۱ نوشته شد و در نشریه ایسکرا، نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، منتشر شد.

اکنون باز، تب و تاب، حول ۲۸ مرداد بالا گرفته است و روایات و تفاسیر هدفمند و بر سر منافع جنبش های متفاوت میدان پیدا کرده اند. با توجه به این دلیل باز تکثیر این مطلب را بعنوان انتقال حقایق تاریخی به نسلی که از این وقایع هیچ تصویری ندارد خالی از فایده ندانستم.

من با دستکاری جزئی و تدقیق در پاره ای موارد اساس محتوی مطلب را همانطور که بوده است مجدداً منتشر میکنم، اما باز تکثیر این مطلب در شرایط کنونی، به دلایل مستتر در مقدمه، افزودن این مقدمه را ضروری ساخت.

۱- ۲۸ مرداد، از جمله وقایع تلخ تاریخی است که با اتفاقاتی نظیر کشتار ۳۰ خرداد ۶۰ و کشتار و قتل عام تابستان ۶۷ مکمل تاریخ سیاه و ضد انقلابی و ضد انسانی اسلام سیاسی در جامعه ایران و منطقه خاورمیانه در تاریخ معاصر میباشد. سرکوب خونین يك انقلاب عظیم اجتماعی در ایران با این اتفاقات تاریخی قابل توضیح اند. اکنون سی سال از آن فاجعه انسانی میگذرد. نیروهایی که در آن جریان بعنوان نیروهای مقاومت شناخته میشدند، بشدت تجزیه شده اند. جنبش های اجتماعی متفاوت و متضاد که هر يك به نحوی در آن واقعه شریک بودند، اکنون روایت کاملاً متفاوت و متناسب با منافع طبقاتی امروزشان را در سیاست، راجع به این گونه مقاطع تاریخی ارائه میدهند.

۲- انقلاب ۵۷ در ایران، مانند هر انقلاب اجتماعی دیگر، اوهام و خرافاتی را بعد از خود، به عنوان میراث های رسوب شده بجای گذاشت. نگرش متاثر از این خرافات در توضیح وقایع تاریخی بی تاثیر نیست. انقلابی که در یک اتحاد غیر رسمی همه با هم علیه استبداد سلطنتی بوقوع پیوست، و در جریان عمل و حتی بعد از فروکش کردن، شروع به تجزیه و پلاریزه شدن کرد، بمراتب از قدرت خرافه مورد نظر بیشتر برخوردار است. نیرویی که آن موقع نیروی "جنبش مقاومت" نامیده میشد و جنبشی که ملقب بود به "جنبش خلق کرد" اکنون بشدت قطبی و سی سال از پروسه قطبی شدن را از سر گذرانده است.

دیگر ۲۸ مرداد معجزه ریسمان وحدت همه با هم نخواهد بود و نمیتواند باشد. همانطور که خود ما شرکت کنندگان در تحول اجتماعی به مراتب عظیم تر، یعنی انقلاب ۵۷، وحدت و "اتحاد"ی را که در نهایت با نازل کردن و تحکیم هژمونی جریانات اسلامی علیه رژیم سلطنت به یک کابوس وحشتناکی انجامید، در پرتو انتقادات بیرحمانه قدمهای نارسای آن دوران خود قرار داده ایم.

طی این سی سال اتفاقاتی روی داده اند، جبهه ناسیونالیستی کرد و جبهه سوسیالیستی طبقه کارگر در آن جامعه سی سال جدال بر سر سرنوشت جامعه را تجربه کرده اند. یکی از نیروهای همان جنبش مقاومت و همان نیروی "جنبش کردستان" و همه باهم، یعنی حزب

دمکرات کردستان در جنگی طرح ریزی شده و مطابق منافع طبقاتی اش با کمونیستهای جامعه کردستان، صدها تن از شریف ترین کمونیستهای آن جامعه را کشت. به مقر سازمان پیکار در روز روشن در شهر حمله کردند و سر بریدند. نیروهای آن جنبش همه با هم در جزر و مد اوضاع سیاسی جابجا شدند.

جنگ خلیج و شسکت بلوک شرق به سان زلزله ای دنیا را تکان داد، بعد از آن دو خردادی آمد و رفت، هوس و وسوسه مذاکره و سازش با جمهوری اسلامی بار دیگر به سر حزب دمکرات زد. حضور نظامی آمریکا در عراق و منطقه رویداد، بر متن بمباران شهر بغداد به بهانه حضور نیروهای عراقی در بیابانهای "کویت" و در بستر تخریب يك جامعه، "حکومت" کردستانی بر پا کردند. بخشی از آدمهایی که تا آنوقت در صف کمونیستهای کردستان بودند، زیر سایه سنگین عروج خونین نظم نوین بوش، تاریخ افتخارات خود را بخاطر نزدیک شدن احزاب ناسیونالیست "جنبش کردستان" به قدرت محلی به لجن کشیدند و ناسیونالیسم کرد را "دوستان جدید" خود نامیدند، درست همانطور که همزمان به کمونیستها و مارکسیستها و انقلابیون لجن پاشیدند. اوهام ارتجاعی به عراقیزه شدن ایران موجی از نفرت قومی و مذهبی را به صحنه سیاست وارد کرد.

بعد از این همه اتفاقات و بعد از در هم ریختن این توهمات و "اتحاد" های ناخواسته و تحمیلی، دیگر نمیتوان به تاریخ قبل از این تحولات اعجاب انگیز در سی سال گذشته بازگشت و بر نوستالوژی "هینت نمایندگی خلق کرد" و "جنبش کردستان" یا کمونیسم ملی و کردی برای اهداف ناگفته امروزی سرمایه گذاری کرد.

۳- نوشته ضمیمه (درلابلای خاطرات تاریخی)، نقش احزاب و جریانات مختلف را در آن حوادث بزبان خاطره نشان داده است. راز این مقاومت و تاریخ متعاقب آن، حضور کمونیسم و رابطه آن کمونیسم با جامعه میباشد، بنظر من در غیاب کمونیسم سازمان یافته در جامعه کردستان مسیر مقاومت و تاریخ جدال در سلطه ناسیونالیسم کرد به ناکجا آبادی میرسید که قابل وصف نیست.

به همین دلیل روایت ما، روایت کمونیستها از آن تاریخ واقعی و بر مبنای شناخت و متد علمی استوار است، اگر کسی طالب حقایق آن دوره است باید درک خود را بر چنین روایت علمی پی ریزد و نقش و جایگاه گرایشات اجتماعی و طبقات و احزاب آنها را، و نیز واگراییهایی که طی این سی سال در "جنبش کردستان" به عینه اتفاق افتاده است، در معرض تعقل و تعمق جامعه قرار بدهد.

۴- من از آوردن اسامی زندگان آن واقعه آگاهانه اسم نبردم چون همین تحولات سی سال اخیر شامل حال جمعی از این افراد میباشد. هستند کسانی که این مقطع را اکنون با روایت ناسیونالیستی کرد توضیح میدهند. هستند کسانی که دیگر شرکت در آن ماجرا را افتخار خود میدانند و هستند کسانی که در زندگی عادی خود بسر میبرند و نام بردن آنها با مخاطره امکان لطمه امنیتی رویرو خواهد شد و

-----

اما این مناسبت را بهانه ای جستم تا لیستی از کمونیستهایی که در آن ماجرا فعال بودند و بعداً هر يك در جایی جان باختند را جهت یادی از زحمات آنها بیاورم.

بی شك فعالیت بی دریغ این رفقا و صدها رفیق دیگر جانباخته در کردستان و در سیاه چال های رژیم بعنوان بخشی از فعالیتهای جنبش کمونیستی ایران در تاریخ ثبت خواهد شد. چهره نازنین و دوست داشتنی این یاران همیشه جلو چشم من زنده است و گل یاد آنها در باغ خاطرات من هرگز پژمرده نخواهد شد.

۳ اوت ۲۰۰۹





## در لابلای خاطرات تاریخی

(۲۸ مرداد ۵۸)

۲۲ سال قبل، روز ۲۸ مرداد سال ۵۸ در ادامه سرکوب خونین انقلاب مردم ایران، خمینی فرمان هجوم علیه مردم آزادیخواه را به کردستان صادر کرد.

اگر این روز یادآور خاطرات تلخی است، اگر یادآور عروج اسلام سیاسی، لشکرکشی ارتش و قداره بندان اسلامی، خون، وحشت، کشتار و خانه خرابی و... است، اما همزمان نیز یاد آور مقاومت عظیم مردمی است که ایستادند تا از آزادیها و دستاوردهای انقلابی که برای رهایی از ستم و فقر و بیحقوقی بپا خواسته بودند، و چندی قبل رژیم مستبد سلطنتی را به زیر کشیده بودند، دفاع کنند. اکنون به مناسبت ۲۸ مرداد و گرامیداشت تلاشهای بیدریغ آزادیخواهان و مردم زحمتکش کردستان، بجا است که بسهم خود مروری کوتاه بر آن رویداد داشته باشیم.

من در مکانی که نقطه آغاز این هجوم وحشیانه بود (پاوه) فعالیت می کردم، جوانی ۱۸ ساله بودم، مسئول تشکیلات کومه له در شهر پاوه بودم. همراه با بقیه فعالین و مبارزین در این شهر جمعیتی تحت نام "جمعیت دفاع از حقوق رنجبران" را هدایت میکردیم.

لازم به یاد آوری است که در خرداد ماه همان سال بود که مرتجعین محلی، روسای عشایر، ملاها و مکتب قرآنی‌های مفتی زاده منطقه هورامان و جوانرود در "سریاس" پاوه جلسه ای برگزار کردند تا مردم را مسلح کنند. تلاش میکردند که به اختلافات مرده و پوسیده عشایری تحت نام "گوران" و "جاف" بین مردم شکاف و اختلاف بیندازند، تا به خیال خامشان از آب گل آلود ماهی بگیرند و به این ترتیب به شیوه دیگری در برابر نیروی دفاع از دستاوردهای قیام ۵۷ ارتجاع و افکار ارتجاعی را تحریک کنند. البته دست داشتن دول ایران و عراق در این ماجرا عیان بود. جمعیت ما بلافاصله گشت سیاسی وسیعی را به سراسر منطقه پاوه و جوانرود سازمان داد و علیه این اقدام ارتجاعی به افشاگری وسیع پرداخت. گروهی سازمان دادیم تا علیه توطئه گری مرتجعین مقابله کنند. سه اطلاعیه به نام "اتحاد جوانان مبارز هورامان و جوانرود" در این باره در سطح نسبتاً وسیع پخش کردیم، که منجر به اعتراض گسترده مردم شد. آنها ناچاراً برای مدتی عقب نشستند اما دست از توطئه گری برنداشتند. بالاخره ۱۵ مرداد مطلع شدیم که عده ای مسلح با تحریک مرتجعین محلی در گردنه "مله پالنگانه" جاده کرمانشاه به پاوه را مسدود کرده اند و از رفت و آمد مردم ممانعت می کنند. ما چند دسته از جوانان پاوه و نوسود و نودشه و جوانرود را از ماجرا مطلع کردیم، با هم تصمیم گرفتیم که به محل برویم و طرح تحصن عمومی علیه اشغال و حضور ارتش و سپاه پاسداران اسلامی در شهر پاوه را سازمان دهیم. با حدود ۱۰۰ نفر شروع کردیم، ابتدا افراد مسلح تحریک شده را از اقدامشان پیشیمان کردیم و به خودملحق کردیم. ظرف ۳ روز در جواب پیامهای ما حدود ۲۰۰۰ نفر از شهر و روستای اطراف بما ملحق شدند. مرتجعین و روسای عشایر متوجه شدند که از توطئه خود ناکام مانده اند، اینبار همراه نیروی مسلح خود آمدند و از تحصن پشتیبانی کردند. البته مستقیم و بلافاصله در کنار حزب دمکرات کردستان قرار گرفتند و نماینده حزب در آن تحصن (رحیم بغدادی) از آنها بعنوان اعضای حزبشان اسم برد. وقتی حرکت مستقیم

بنام ارتجاع میسر نبود، حزب دمکرات مکان مناسبی برای لانه کردن ارتجاع محلی شد. حدود یک هفته پر شور، ما طی دهها سخنرانی مکرر مردم را به اتحاد و مبارزه علیه رژیم اسلامی و علیه دسیسه همدستان رژیم دعوت کردیم. جوانان شهرهای پاوه، نوسود و نودشه با پرچمهای قرمز به ما ملحق میشدند و مردم از آنها استقبال میکردند. نقش و جایگاه کسانی که اکنون زنده هستند و چه آنهایی که جان باختند در این تلاش متحدانه فعال بودند، قابل انکار نیست. اینجا من از زنده ها اسم نمیبرم، اما لازم است که یاد تلاش رفقای جان باخته ای چون یاسین ایراندوست (دکتر آرام)، مظفر عزیززاده، جلیل حیدری، منصور حیدری، توفیق رضایی، رحیم الهی، عزیز الهی، فایق اسماعیلی، عطا امینیان، ادیس محمدی، نصرالله بهمنی، فرهاد لهونی، جمشید منوچهری، فرج عیدی، محمد علی خالدی، غلامعلی گرگین، صابر مرادی اقدم، نصرالدین قدسی، محمد بهرامی (مام حمه باوان)، منوچهر منوچهری، جلال سلیمی و سایرین را گرامی بدارم.

پس از چند روز دولت اسلامی از طریق استانداری و ارتش کرمانشاه اعلام کرد که قصد مذاکره با متحصنین را دارد. در هر صورت ما اقدام به تشکیل مجمع عمومی و انتخاب کمیته ای برای هدایت تحصن را شروع کرده بودیم و قطعنامه ای هم آماده کرده بودیم تا به تصویب مجمع عمومی برسانیم که خواسته ها و مطالبات تحصن در آن فرموله شده بود. حزب دمکرات کردستان در کنار روسای عشایر و ما در راس چپ و حمایت مردم دو طرف توازن قوا را تشکیل می دادند. بالاخره قطعنامه تصویب شد، یکی از مهمترین بندهای آن: "تخلیه قوری نیروی مسلح رژیم اسلامی از منطقه بود". بعد از کشمکشهای چند ساعته سرانجام کمیته ای ۱۹ نفره انتخاب شد، ۷ نفر از ما، ۴ نفر از حزب دمکرات و بقیه را روسای مسلح حومه شهرها تشکیل میدادند که با تایید و فشار حزب دمکرات وارد کمیته شدند. من هم یکی از منتخبین این کمیته بودم. در این مدت مرتب مردم از شهر و روستاها امکانات تدارکاتی مواد غذایی و کمکهای خود را به تحصن میرساندند. بالاخره ما به هیئت دولت در رابطه با مذاکره موافقت کردیم. یک روز بعد هیئتی از طرف دولت با یک هلی کوپتر که مرکب از سه آخوند و دو افسر ارشد ارتش و سپاه پاسداران بودند، در پاسگاه قوری قلعه فرود آمدند. هیئتی ۹ نفره از ما به مذاکره رفتیم. خیلی زود معلوم شد که هیئت دولت برای مذاکره نیامده بودند، بلکه فرستاده شده بودند تا از نزدیک وضع را ببینند و امکان ارتباط پنهانی را با مرتجعین محل فراهم سازند. حزب دمکرات مانند همیشه خط سازش و ممانشات و بند و بست پنهانی و بدور از نظارت مردم را پیش گرفت، بر سر تعداد شرکت کنندگان در مذاکره تمام تلاش خود را کردند تا ما را حذف کنند و خود در راس هیئت قرار بگیرند، اما موفق نشدند. بالاخره مذاکره بدون نتیجه و با وعده وعیدهای هیئت دولت پایان یافت. چند روز بعد خبر تجمع نیروهای رژیم و اعزام و تقویت نیروهایش در شهر پاوه رسید. فانتومها به مانور و صوت شکنی پرداختند. ارتباطات مشکوک روسای عشایر با عراق و ایران و ممانشات حزب دمکرات از یک طرف، کم تجربگی ما در مسلح کردن نیروی خودمان از طرف دیگر، باعث شد که هدایت امور از دست کمیته خارج شود و روند را به نفع آنها پیش برد.

لازم به توضیح است که جوانان و مردم مبارز نوسود نیز همزمان در جبهه ملاندر با بر پا کردن تحصنی مشابه اما با ابعاد کوچکتر هم جهت با ما به اقدام و ابتکار عمل مشابهی دست زدند.

در روزهای آخر تحصن بود که رفیق فواد مصطفی سلطانی همراه رفیق جان باخته کمال قطبی و چند تن از رفقای دیگر به آنجا

## جمهوری اول، جمهوری آخر

اظهارات خاتمی در گفتگو با سی ان ان رویداد مهمی بود. اما نه از این جهت که گویا این حرکت عملا راه عادی شدن مناسبات سیاسی و دیپلماتیک دولتهای ایران و آمریکا را هموار تر کرده است. برقراری مناسبات رسمی میان ایران و آمریکا منوط به حل معادلات سیاسی پیچیده تری چه در خود ایران و چه در سطح بین المللی است. مساله روند صلح فلسطین، موازنه قوا میان اعراب و اسرائیل، تعیین تکلیف ارتجاع اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، مساله رابطه غرب با عراق، و از همه مهمتر سرنوشت کشمکشهای جناح های مختلف رژیم اسلامی، اینها معضلاتی هستند که عاقبت رابطه ایران و آمریکا به آنها گره خورده است. اهمیت اظهارات خاتمی در قلمرو دیپلماسی نیست، بلکه در جایگاهی است که در کشمکش سرنوشت ساز جناحهای رژیم اسلامی می یابد.

"پدیده خاتمی" بعنوان راه خروجی برای رژیم اسلامی از یک بن بست تاریخی و نجات از یک سقوط محتوم طرح شده است. ارتجاع اسلامی خمینی-بازرگان را ۲۰ سال قبل برای جلوگیری از پیروزی مبارزات آزادیخواهانه مردم و برقراری یک رژیم سیاسی چپ گرا که محتمل ترین نتیجه انقلاب ۵۷ تلقی میشد از زیاله دان تاریخ یک قرن قبل ایران در آوردند، تکاندند و بجان مردم و انقلاب انداختند. تا وظایفی را که رژیم شاه در آن درمانده بود به سرانجام برساند. حکومت اسلامی نقش خود را انجام داد. درست از روی لیست رژیم سابق کشت و بست و ممنوع کرد. اینها انقلاب را شکستند، اما هرگز نتوانستند خود به یک جریان حکومتی متعارف و پذیرفته شده برای جامعه ایران بدل شوند. جمهوری اسلامی وصله ای ناجور باقی ماند که بقاء روز بروز خود را تا این لحظه با کشتار و ارباب و بسیج همه هیولاهای تاریخ ارتجاع، از خدا و اسلام تا میهن و جنگ و زن ستیزی و بیگانه ترسی تامین کرده است. اما این داستان دیگر قابل ادامه نیست. اکنون دیگر این را فهمیده اند. اینها لرزش زمین زیر رژه سنگین مردم را حس کرده اند و به تکاپو افتاده اند.

در تمایز با جمهوری اسلامی خدا و خون و خفقان، خاتمی تصویری از یک مشروطه اسلامی، یک جمهوری اسلامی از نوع دوم، را طرح میکند. ادعا میکنند که مشروطه اسلامی میتواند نظامشان را از تعرض مردم در ببرد. اگر یک رکن این جمهوری دوم تابع کردن چفتک پرانی های ولی فقیه به یک "عدالتخانه" و قانون اساسی اسلامی است، رکن دیگر آن عادی کردن روابط با غرب و آمریکا و تعدیل در تصویر بین المللی رژیم بعنوان یک رژیم ضد غربی، "یاغی" و مدافع تروریسم اسلامی است. خاتمی در مصاحبه با CNN نه سیاست رژیم ایران، بلکه یک رکن دیگر پلاتفرم سیاسی مدافعان جمهوری اسلامی دوم را تعریف میکند و میکوشد پایه های نفوذ این جناح را در داخل و خارج کشور تحکیم کند. اما آنچه در نسخه خاتمی شرط بقای رژیم به حساب میاید، برای مدافعان جمهوری اول معنایی جز از کف نهادن تنها ابزارهای تاکتونی حفظ رژیم ندارد. اظهارات خاتمی و طرح مساله عادیسازی روابط با آمریکا جدال جناحها را به مراتب تشدید میکند.

مردم ایران با علاقه تمام به این رویدادها نگاه میکنند، جمهوری اول رفتنی است، جمهوری دوم رویاهایی خوش خیالانه بیش نیست. مردم از دل این کشمکشها، نابودی کل رژیم اسلامی و بسته شدن پرونده ارتجاع اسلامی را جستجو میکنند. جمهوری اسلامی اول، جمهوری اسلامی آخر است.

### منصور حکمت

به نقل از نشریه انترناسیونال شماره ۲۶  
دی ۱۳۷۶، ژانویه ۱۹۹۸

آمدند، تعدادی سلاح برای ما آورده بودند، جلسه ای مفصل با چند نفر از ما آنجا تشکیل داد و حول و حوش وظایف آن دوره و چشم انداز آتی بحث کردیم. سرانجام روز ۲۷ مرداد درگیری در اطراف شهر پاوه شروع شد.

آن موقع دیگر نه فرصت مباحث سیاسی بود و نه وقت آن، موقع اتخاذ تصمیم های بزرگ فرا رسیده بود، ما هم بلافاصله تصمیم گرفتیم که جمعیت نودشبه به طرف جمعیت نوسود حرکت کند و از میان جمعیت پاوه جمعی را برای کار سیاسی به شهر بفرستیم. سر انجام ما جمع کوچکی ماندیم و در درگیریهای گردنه مل پالنگانه مقاومت کردیم. حضور نیروهای مشکوک و سازش سران عشایر با رژیم جبهه ما را بشدت تضعیف کرد.

رژیم اسلامی با تمام توان شروع به تقویت خود و توپ باران منطقه کرد. ۲۸ مرداد اوج این درگیری بود. رفته رفته از پاوه و کامیاران و سنندج تا سقز و مهلباد و خلاصه سراسر کردستان میدان مقاومت مردم علیه توحش اسلامی شد. جلادان اسلامی از خلخالی و چمران و... به صف و اعزام شدند. اعدام، کشتار و زندانی کردن هزاران مبارز زن و مرد تنها گوشه ای از سرکوبگری ضد انقلابی رژیم اسلام بود. اما حضور سازمان یافته ما کمونیستها (که در کومه له آن دوره فعالیت داشتیم) در صف مقدم این مبارزه یکی از موثرترین فاکتورهایی بود که به زودی و بعد از ۳ ماه مقاومت و مبارزه اعتراضی گسترده و متحد، باعث شد، موج برگشت. رژیم شکست خورد و ناکام شهرها را یکی بعد از دیگری تخلیه کرد. جلادان این بار در لباس هیئت صلح اعزام شدند. اما طولی نکشید، در نوروز ۵۹ با فرمان ۱۳ ماده ای خمینی، تعرضی دیگر با ابعاد جنایتکارانه جدید، علیه مردم ایران از کارخانه و مدرسه و کوچه و خیابان شروع شد. کشتار کارگران، زنان و کمونیستها، هجوم مجدد به کردستان، حمله به آزادیهای مردم، یورش به مطبوعات و احزاب و تشکلهای در اقسا نقاط ایران به وحشیانه ترین شیوه صورت گرفت. رهبران ریز و درشت "اصلاح طلبان اسلامی" امروز، موتور اصلی جبهه دوم خرداد، آن زمان فرماندهان عملیاتی و فرمانداران و روسای دادگاههای صحرایی آن کشتار و سرکوب اسلامی بودند. درست است که رژیم اسلامی در نهایت جنون و جنایت انقلاب مردم را در دوره ای، به دلایل قابل توضیح به شکست کشاند، اما هرگز نتوانست آزادیخواهی را بکشد. آن همه توحش و درندگی نتوانست، آرزوهای انسانی، خواست تغییر زندگی، طلب کردن آزادی و رفاه را شکست دهد. بر بستر دفاع از دستاوردهای انقلاب ۵۷، دفاع از آزادیهای سیاسی و حق دخالت مردم در تعیین سرنوشت خویش، گرایش رادیکال و کمونیستی از زمینه های اجتماعی و پشتوانه مردمی وسیعی برخوردار شد. با تکیه بر نیروی مردم تشنه آزادی و برابری، و در شرایط بحران سیاسی و اقتصادی حکومت اسلامی، دورنمای سقوط جمهوری اسلامی و برپایی جامعه ای برابر و آزاد و مدرن و سوسیالیستی در درخششی امیدوار کننده، به توده های کارگر و زحمتکش ایران و کردستان بشارت جامعه ای فارغ از سلطه مذهب و کینه توزیهای قومی را نوید میدهد. مردم این بار اجازه نخواهند داد که ارتجاع دیگری و در لباس و با پوشش دیگری با تکیه بر مبارزات آنها و حاصل پیگیری کمونیستها و نیروهای انقلابی قد علم کند.

۱۰ آگوست ۲۰۰۱

توضیح نشریه کانون کمونیسم بر تجدید انتشار سلسله یادداشت‌های سیاسی منصور حکمت:

سلسله یادداشت‌های سیاسی منصور حکمت که تحت عنوان: "پرده آخر"، برشته تحریر درآمدند، با عبارت "ادامه دارد"، و بخاطر عود بیماری سرطان او، ناتمام ماندند. با وجود این، مبانی تحلیلی این یادداشت‌ها، تا رژیم اسلامی بر سر کار است، و تمامی تحلیلهای آنها در مورد ماهیت جنگ جناحهای رژیم، و تناقضات لاینجل رژیم اسلامی، به قوت خود باقی اند. این مبانی تحلیلی که منشا آنها از موضع مارکسیستی نویسنده و اشراف او بر قانونمندیهای مبارزه سیاسی و طبقاتی و مصاف گرایش‌های اجتماعی از یک موضع کمونیسم انقلابی و پراتیک، سرچشمه میگیرند، در تقابل و نفی و انتقاد سلبی بر انواع دیگر سوسیالیسمهای بورژوائی و خرده بورژوائی است که این روزها، دیگر بر بستر تکه پاره شدن حزب کمونیست کارگری و مرگ رهبر سیاسی آن، به عنوان خمیرمایه قوام گرفته ای درآمده اند. مواضع و "درافزوده"هایی که در قیاس با محتوای نزدیک به سه دهه از جاذبه پرقدرت مبانی و اصول تئوریک و سیاسی و متدولوژیک مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، غیر قابل بازشناسی اند. بازخوانی و تعمق در این آثار را به همه انقلابیون کمونیست و فعالین و محافل سوسیالیست در درون جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی و برابری طلبانه، توصیه میکنیم.

اوت ۲۰۰۹

کانون دفاع از کمونیسم

## پرده آخر:

### یادداشت‌هایی درباره بحران سیاسی رژیم اسلامی

#### ۱- صورت مساله

آنچه که ایران سه سال اخیر را در اساس از ایران پیش از آن متمایز می کند، تلقی مردم از موقعیت خویش در رابطه با حکومت است. این آن چیزی است که در ایران عوض شده است. نه فقط وقوف به اینکه جمهوری اسلامی نباید سر کار باشد، باید برود، بلکه باور به اینکه میتواند برانداخته شود، میرود که برانداخته شود. نفرت توده های وسیع مردم از جمهوری اسلامی به قدمت خود این رژیم است. جمهوری اسلامی از ابتدا حکومت اقلیت ناچیزی بوده است که در یک خلاء سیاسی، با پشتوانه دول و رسانه های غربی، بر مبنای یک سیاست علنی آدمکشی و با اتکا به یکی از خونین ترین و خشن ترین سرکوبهای سیاسی در تاریخ قرن بیستم سر پا مانده است. اگر حکومت او باش بخواد اساسا مصداقی در دنیای امروز داشته باشد، این است. در این بیست سال هر روز و هر شب میلیونها نفر بر بنیادهای این حکومت و مقامات و نهادها و مراجعش، بر اسمش و رهبرش و سپاه و قانون و زندانش از ته قلب لعنت فرستاده اند. این احساس عمیق دشمنی با حکومت اسلامی خمیره مشترک و جز ثابت روانشناسی اکثریت عظیم مردم در طول این دو دهه بوده است. اما امروز عنصر تعیین کننده دیگری به این روحیه افزوده شده است و آن امید و باور روزافزون به نابودی قریب الوقوع رژیم است. این موتور محرکه روند اوضاع سیاسی در ایران امروز است. مردم براه افتاده اند.

کل بحران رژیم اسلامی از اینجا مایه می گیرد. قطب بندی امروزی جناحهای حکومت اسلامی و شکاف میان دو خردادی ها و جناح راست در این ریشه دارد. اینجا دیگر بحث "مکتب یا تخصص" و "اقتصاد بازار یا اقتصاد دولتی" و "صدور انقلاب اسلامی آری یا نه" نیست. بحث بر سر نقش بقاء حکومت در برابر این نارضایتی عمیق و بیداری و تحرک روزافزون مردم است.

دوم خردادی ها می دانند که جمهوری اسلامی کنونی رفتنی است. میدانند که سیاست جناح راست به سرعت مردم را به یک تعیین تکلیف بنیادی و قهر آمیز با کل رژیم میکشاند و شکست کل نظام شان در این نبرد قطعی است. اینها مدعی اند میتوانند یک جمهوری اسلامی از نوع دوم، یک جمهوری اسلامی تعدیل شده، بنا کنند. خشونت و اعدام و سرکوب و شکنجه و ترور را برای کمونیستها، کارگران، رادیکالها و زنان نگاه دارند، اما دامنه "خودی" ها را وسعت دهند. اپوزیسیون ملی - اسلامی شرفزده را دوباره به بازی بگیرند. اپوزیسیونی که قبلا یکبار با آب دهان آویزان به گرد جمهوری اسلامی خمینی - بازارگان حلقه زده بود و حتی وقتی طرد شد هم از حمایت ضمنی رژیم دست نکشید. دوم خردادی ها فکر می کنند میتوان به این شیوه و با ایجاد یک ائتلاف بورژوائی ملی - اسلامی یک نقطه تعادل اسلامی جدید در ایران ایجاد کرد و چند سال دیگر سر کار ماند. این راه فراری است که اینها نشان دوستان نگرانیشان در جناح راست میدهند.

اما جناح راست مجاب نمیشود. اینها تصویر واقعبینانه تری از دینامیسم تحول سیاسی در ایران دارند. میدانند که حکومت و اسلام بی ریشه تر از آن است که جای عقب نشینی داشته باشند. می دانند که دوم خردادی ها دارند با آتش بازی می کنند. نگرانند، و اوضاع سالهای اخیر را شاهد میگیرند که "توسعه" عالم سیاسی "خودی" ها میتواند بسرعت به عروج نیروی عظیم مردم سرنگونی طلب در میدان سیاست منجر شود. اینها برعکس میخواهند دامنه "خودی" ها را محدودتر کنند. دنبال کشف و طرد سیاسی و حذف فیزیکی "خائنین" و "نفوذی" ها در صفوف خویشند. مجبورند. میخواهند با خشونت تا هر وقت بشود بمانند. انسجام و انضباط و اطاعت لازم دارند.

موقعیت کل حکومت و موقعیت هر دو جناح لاعلاج و استیصال آمیز است. بطور عینی مستقل از هر سیاست و تلاش و تدبیری از جانب هریک، جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی راه خروجی از این مهلکه ندارد. چرا؟

#### ۱- بن بست اقتصادی:

هیچ نوع ثبات نسبی سیاسی، تا چه رسد به یک تعادل ماندگارتر اجتماعی، بدون یک گشایش اقتصادی اساسی در ایران ممکن نیست. اما چنین افقی مادام که رژیم اسلامی بر سر کار است مطلقا وجود ندارد. جمهوری اسلامی بورژوازی ایران را از چنگال انقلاب چپ گریانه ضد سلطنتی - ضد استبدادی سال ۵۷ نجات داد. اما براه اندازی سرمایه داری ایران، رشد دادن آن در چهارچوب جهانی کاپیتالیسم امروز و تبدیل بازار داخلی در ایران به یک بخش دینامیک و ارگانیک اقتصاد جهانی سرمایه داری،

میزند، موقعیت سیاسی کنونی حکومت دال بر آن است که این "عاقبت" هم اکنون فرا رسیده است. جمهوری اسلامی توان حکومت کردن بر مردم ایران را از دست داده است. جمهوری اسلامی محصول انقلاب ۵۷ نیست. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ دوران تعیین تکلیف قدرت سیاسی پس از سقوط سلطنت در ایران بود. اگر چه چیزی با نام جمهوری اسلامی برپا شده بود، اما اولاً، آن دولت اساساً به مثابه یک دولت انتقالی موقت و در حال گذار راست در ایران بوجود آمده بود. از نظر هیچکس تکلیف مساله قدرت و دولت یکسره نشده بود و ثانیاً، نه فقط خود حکومت دستخوش شدیدترین تحولات و تغییر آرایشهای درونی بود، بلکه دامنه قدرت عملش در ایران اندک بود و فی الحال جنبش توده ای برای برکناری اش آغاز شده بود. دو خردادای های امروز دوست دارند فراموش شود که تا ۳۰ خرداد ۶۰ نخست وزیر و رئیس جمهوری و اکثر اعضای کابینه این رژیم آخوند نبودند، حجاب در سطح شهر هنوز اجباری نبود، روزنامه های مختلف و بسیاری روزنامه های کمونیستی (و نه صرفاً روزنامه های سرپاسدارها و شکنجه گره های سابق و ولتر بدلی های امروز) علیرغم همه جفتک اندازی های حکومت منظم منتشر میشدند. شوراهای سازمانهای مستقل کارگری علیرغم عر و تیزهای اوباش اسلامی وجود داشتند و کار میکردند، جنبش دانشجویی اساساً تحت رهبری چپ بود. چماقداری وجود داشت، اما چماقداری پیروز نشده بود. این حکومت، در شکل کنونی، محصول هجوم خونین و نظامی - پلیسی ۳۰ خرداد شصت به بعد و کشتار عظیم مخالفان در ایران است. جمهوری اسلامی با سرکوب بوجود آمد و با خفقان سر کار ماند. صدها هزار انسان در چنگال این رژیم جان باخته اند. این رژیم نماینده یک تراژدی عظیم انسانی، یک هالاکاست اسلامی، است. امروز مردم همین تنها رکن حکومت، یعنی سیاست سرکوب را به مصاف طلبیده اند. جمهوری اسلامی ای که نتواند سرکوب کند سرنگون میشود. و امروز دقیقاً به این موقعیت رسیده ایم. مردم ایران اعلام کرده اند و سران حکومت هم از هر رنگ و قماش درک کرده اند که روند واژگونی حکومت آغاز شده است. این یک تحول جدید است. مردمی که امروز برای پانین کشیدن رژیم اسلامی به میدان آمده اند اکثراً نسل جدیدی اند که به این حکومت چشم گشوده اند. آن را با حداقل انتظارات بشر امروزی از زندگی، از آزادی و حرمت انسانی در تناقض و ضدیت می بینند و نمی خواهند. این علاج ندارد. درمانی نمی پذیرد. بی خاصیتی سرکوب در شرایط امروز ایران صورت مساله است. نقطه شروع بحران است. سیاست سرکوب بیشتر بنابراین پاسخ نیست.

انتظارات و آرمانهای جنبشی که اینک برای آزادی در ایران شکل میگیرد، آنقدر وسیع و فراگیر و رادیکال است که چهارچوب محقر جامعه مدنی ادعایی دوم خردادی ها حتی یک روز هم نمیتواند به آن قالب بزند. آزادی تشکل و اعتصاب و احزاب، آزادی مطبوعات، جدایی دین از دولت و نه فقط این بلکه یک تعیین تکلیف اساسی با کلیت دین در پهنه جامعه، آزادی زن، مدرنیسم، حقوق فردی و مدنی گسترده و تضمین شده، دخالت مستقیم مردم در سیاست و دولت در رادیکال ترین و بی تخفیف ترین شکل به پیشاپیش صفوف این جنبش جاری رانده خواهد شد. این دیگر جنبش خام اندیش و خوشباور سال ۵۷ نیست. این جنبش تمام پیچیدگی ها و پختگی دنیای امروز و نسل معترض ایران امروز

با مشخصات ماهوی و موقعیت تاریخی - سیاسی رژیم اسلامی تناقض دارد. خاورمیانه، مادام که اسلام سیاسی از آن ریشه کن نشده، مادام که مساله اعراب و اسرائیل به یک سرانجام قطعی نرسیده، مادام که آینده سیاسی خاورمیانه، ثبات آن و مناسبات کشورها و مردم این منطقه با جهان غرب از بنیاد نامعین و غیر قابل اتکا است، از نظر بورژوازی و کمپانی ها و دول غربی در ته لیست صدور سرمایه و انتقال تکنولوژی و گسترش تجارت خارجی قرار دارد. خاورمیانه از نظر ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی بلاتکلیف ترین منطقه جهان است. سرمایه، آنهم سرمایه صنعتی در دورانی که یک انقلاب عظیم تکنیکی در جریان است، به این ابهام سفر نمیکند و در این ابهام ریشه نمیدواند. اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی در ایران خود بخشی از صورت مساله عقب ماندگی و درجا زدن اقتصادی خاورمیانه است. نه فقط نمیتواند عامل و عنصر پیشبرنده رشد سریع کاپیتالیستی در ایران باشد، بلکه خود از اولین موانع آن است. این تناقض فقط بر جناح راست و اسلاميون افراطی در ایران نیست که صدق میکند. جناح دوم خرداد هم در همین بن بست قرار دارد. "دیالوگ تمدن ها" و "بهبود مناسبات" با دول غربی و حتی بازگشایی سفارت های دولتهای غربی تغییر ملموسی در این تصویر عمومی نمی دهد. بحث بر سر رفع تشنج و بهبود مناسبات دیپلماتیک با غرب نیست (که حتی همین هم بدون از ریشه زدن جناح راست برای دوم خردادی ها میسر نیست). معضل این است که اگر بخواهند سرمایه داری ایران با شرکت و حمایت سرمایه ها و دول غربی یک روند جدید بازسازی و انباشت را تجربه کند، چرخش دولت سرمایه داری و کل بورژوازی و الیت سیاسی و فکری ایران بسوی غرب باید چنان آشکار، علنی، چشمگیر، مشتاقانه و ایدئولوژیک باشد که ایران به یک پایگاه جدی و فعال علنی طرفدار غرب در منطقه تبدیل شود. کشورهایی مانند مصر و ترکیه، با همه اعلام وفاداری شان به غرب و آمریکا و با همه رابطه نزدیک سیاسی و نظامی شان با غرب، هنوز از نظر اقتصادی از مناطق فراموش شده جهانند. شکوفایی کاپیتالیسم ایرانی به یک نزدیکی و اتحاد بین المللی حتی بسیار فراتر از این کشورها نیاز دارد. تامین و تضمین این درجه نزدیکی، حتی اگر دو خردادی ها خودشان بخواهند، از حیثه قدرت و مقدرات تاریخی این جریان بیرون است. شکست قطعی اسلام سیاسی شرط نخست این روند است. اما جریانی که اسلام سیاسی را شکست بدهد بنا به تعریف دیگر نمیتواند اسلامی بوده باشد یا مانده باشد. این ما را به یک حکم ساده میرساند. اگر هم پاسخ کاپیتالیستی ای که برای اقتصاد ایران، هر قدر کوتاه مدت، وجود داشته باشد، این پاسخ از درون حکومت اسلامی نمیتواند داده شود. جناحهای حکومت از نظر اقتصادی در یک بن بست تاریخی قرار دارند. با توجه به اوضاع اقتصادی ایران، با توجه به خواستها و انتظارات اقتصادی مردم ایران، بدون پاسخ اقتصادی، ولو پاسخی میان مدت، تعادل سیاسی برای هیچ دولت بورژوایی در ایران دیگر ممکن نیست. نه جناح راست، و نه دوم خردادی ها راهی برای برون رفت از بحران ندارند. هیولای اقتصاد، جمهوری اسلامی را به سمت سقوط میراند. نه زدن و بستن و نه توسعه "خودی" ها پاسخ این مساله نیست.

## ۲- بن بست سیاسی:

اگر موقعیت اقتصادی ایران عاقبت نهایی رژیم اسلامی را رقم

را منعکس میکند. جنبش که امروز در ایران به راه افتاده است میتواند پیش درآمد نخستین انقلاب سوسیالیستی قرن ۲۱ باشد.

این تصور که نهضت دوم خرداد میتواند سدی بر این موج باشد یا مجرای برای سوق دادن آن به تعدیلات جزئی و نیم بند در نظم موجود تصویری کودکانه است.

### ۳- بن بست فرهنگی:

اسلام رفتنی است. اسلام دارد از زندگی مردم ایران رخت بر می بندد. نه فقط از حکومت و دولت و آموزش و پرورش، بلکه از منظره شهرها، از دنیای درونی تک تک انسانها، از عمق عواطف و فرهنگهای فردی شان، از خود آگاهی شان، از مناسبات روزمره شان باهم. اسلام دارد ور می افتد، درست به همان شکلی که دین و جهالت بطور کلی باید ور بیفتد. باید پشت سر گذاشته شود. ایران یک موج برگشت وسیع ضد اسلامی را تجربه میکند. رژیم سیاسی آتی ایران چه چپ باشد چه راست، چه انقلابی باشد و چه ارتجاعی، فقط میتواند غیر مذهبی باشد. مردم بنیادهای هویت مذهبی را به لرزه درآورده اند. جمهوری اسلامی نمیتواند باقی بماند، از جمله و بویژه به این دلیل که مذهبی است. اسلامی است. جناح راست با کوبیدن بر طبل اسلامیت فقط به انزجار عموم می افزاید و آتش عصیان و قیام را شعله ور میکند. اما دوم خردادی ها هم راه حلی ندارند. این تصور که مردم ایران علیه اسلام محمدی برمیخیزند و به میدان می آیند، تا بعد به دست خودشان اسلام "پروتستان" نیم پز این و آن را بر به تخت بنشانند و میان عمامه ها انتخاب کنند، از فرط حماقت فکاهی است. سیر تحولات آتی ایران قالب اسلامیت را پاره میکند و همراه آن تمام جریانات اسلامی، از خاتمی چی ها و نهضت آزادی تا طیف وسیع اپوزیسیون اسلامزده و شرفزده حاصل تجزیه و دگرذیسی حزب توده و جبهه ملی، که به یک معنی وسیعتر تاریخی براستی باید از نظر اسلامیون "خودی" محسوب شوند را پیش از پیش منزوی و بی ربط میکند. دوم خردادی ها هرچه بکارند، بهر حال محصولش را خود درو خواهند کرد. این یک اردوی ناپایدار و گذراست.

این صورت مساله است. ناسازگاری جمهوری اسلامی با حیات اقتصادی ایران، انتظارات و نیازهای سیاسی و فرهنگی اکثریت عظیم مردم دیگر عیان شده و یک مبارزه وسیع اجتماعی برای رفع این تناقض در ایران آغاز شده است. جمهوری اسلامی لبه پرتگاه است. جناح راست نمیتواند قدرت را حفظ کند. سلاح سرکوب و ارباب بیمصرف و کند شده. دگرگونی عمیق اوضاع اجتناب ناپذیر است. اما سیر تحول آنجا که دوم خردادی ها می خواهند متوقف نمیشود. نقطه تعادل اسلامی جدیدی وجود ندارد.

\*\*\*\*\*

سایه این واقعیت بر همه سیاستها و اعمال جناحهای حکومت بشدت سنگینی میکند. جناحهای رژیم اسلامی در جدال با هم اند بی آنکه واقعا قصد پیروزی کامل بر یکدیگر را داشته باشند. یکدیگر را میکوبند، بی آنکه بخواهند حریف را واقعا حذف کنند. به آرامش دعوت میکنند بی آنکه بخواهند آرام بمانند. از کودتا می ترسانند تا ناگزیر به کودتا نشوند. ناگزیرند با یکدیگر بجنگند چون در پیروزی یکجانبه طرف مقابل نابودی

کل نظام را میبینند. این نبرد بر سر گرفتن سکان نظامی است که تنها چهارچوب حفظ اقتدار مشترک اسلامیون در ایران است. این حد نهایی جدال دو جناح و همینطور الگوی برخورد هریک را به مردم و به جنبش رادیکال در ایران ترسیم میکند.

واقعیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی امروز ایران و بن بست همه جانبه رژیم اسلامی و اسلام سیاسی در ایران، همچنین خطوط زندگی پس از جمهوری اسلامی را نیز رسم میکند. چه نیروهای بازیگران اصلی در صحنه سرنگونی و تعیین سیمای سیاسی آتی ایران خواهند بود. صف بندیهای استراتژیکی تر در جامعه ایران چه خواهد بود. چه نظام سیاسی ای شانس پیروزی در ایران دارد. به این نکات باید در بخشهای بعدی بپردازیم.

انترناسیونال هفتگی شماره ۱  
۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۹ - ۵ مه ۲۰۰۰

## پرده آخر:

### یادداشتهایی درباره بحران سیاسی رژیم اسلامی ۲- فرار از پیروزی!

در بخش قبل گفتیم که بن بست اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رژیم اسلامی برقراری هرنوع موازنه و نقطه تعادل اسلامی دیگر در جامعه را ناممکن کرده است. بعبارت دیگر وضعیتی که در آن یک جمهوری اسلامی، از هرنوع، در یک ثبات نسبی سیاسی، در شرایط تمکین مردم به حکومت، بتواند بعنوان چهارچوبی برای بهبود و ثبات اوضاع اقتصادی عمل کند غیر ممکن است. این بحران سیاسی در چهارچوب اسلامیت فروکش نمیکند. اقتصاد ایران در چهارچوب یک رژیم اسلامی به سمت رشد و بازسازی و یک کارکرد متعارف نمیچرخد. جنبش رهایی فرهنگی و حقوق فردی و مدنی در ایران در چهارچوب یک رژیم اسلامی از خروش و میلیتانیسی نمی افتد. این واقعیات به ناگزیر قالب جمهوری اسلامی را خواهند شکست. نقطه تعادل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بعدی در جامعه ایران از هرنوع که باشد، بهرحال به دوران پس از حکومت اسلامی تعلق خواهد داشت.

این واقعیت مهر خود را بر روابط و کشمکش جناحهای حکومت کوبیده است. دامنه عمل هریک را بشدت محدود کرده است. بطور مشخص، علیرغم جدال جدی و بنظر من نهایتا غیر قابل سازش جناحها، یک هم سرنوشتی عمیق شاخه های مختلف ارتجاع اسلامی در ایران را به هم وصل میکند. راست ها و دوم خردادیها در جدال با هم هستند، بی آنکه واقعا پیروزی یکجانبه خود را جستجو کنند. یکدیگر را میکوبند، و در عین حال از شکست کامل و اضمحلال جناح مقابل نگرانند. با همان دستهایی که به سرو روی هم میکوبند، زیر بغل یکدیگر را گرفته اند تا حریف زمین نخورد. این جنگی است بر سر تحمیل توافق. جنگی است بر سر هژمونی در درون رژیم اسلامی. جنگی است نه برای حذف حریف، بلکه برای به تسلیم کشاندن او در برابر خط مشی خویش. اینجاست که وجه دیگری از علاج ناپذیری بحران حکومتی رژیم اسلامی خودنمایی میکند و آن فلج سیاسی و عملی هر دو جناح

اسلامی به آخر خط خود رسیده است و مردم در کمین آند. نفس بحران کنونی و نفس پیدایش جناح دوم خرداد خود معلول این واقعیت است که ادامه حاکمیت بیست ساله به شیوه تاکنونی و مطلوب جناح راست دیگر غیر ممکن شده. وجود قطب سوم، یعنی جنبش مردم برای سرنگونی حکومت، دست جناح راست را در تا آخر بردن جنگ خود با جناح مقابل میبندد. تنها امید این جریان ترساندن جناح مقابل از عواقب اعمالش، حرس کردن و کند کردن فعالیت های آن و کشاندن آن به یک روند کشدار سازش و تقسیم قدرت است که در آن دوم خردادی ها دانه بر هژمونی و دست بالا داشتن جناح راست در حکومت مهر تائید بگذارند و در عین حال بحث "اصلاحات" و امکان تغییر مسالمت آمیز حکومت را برای مردم زنده نگاهدارند. این یعنی حفظ وضع موجود. در نتیجه تلاش اصلی راستها معطوف به اعمال فشار برای "تعدیل" دوم خردادی ها است. و در این تلاش مهم ترین و متداول ترین تاکتیک راست تهدید و هشدار به نیروهای دوم خردادی علیه همسویی و راه باز کردن برای نیروهای "غیر خودی" و "برانداز" است. اتهام خیانت به نظام و همکاری با دشمن سلاح استراتژیکی راست در این جنگ قدرت است. تبلیغات و مچ گیری های دائمی راست از "سازشکاری" ها و "تیبانی" های دوم خردادی ها با "اجانب" و دشمنان نظام، وادار کردن دائمی جریان دوم خرداد به مرزبندی با نیروهای خارج حکومت و با خواسته های رادیکال مردم، گرفتن اعلام وفاداری های پی در پی به نظام و اسلام و ولایت فقیه از سران جریان دوم خرداد، همه برای نگاهداشتن جریان دوم خرداد در متن رژیم اسلامی در چهارچوب هژمونی راست است. در رویدادهای تیرماه جریانات دوم خرداد یکصدا به محکوم کردن کسانی که "جدال را به بیرون دانشگاه کشیدند" بلند شدند. در رویدادهای اخیر حمله به حزب کمونیست کارگری به شکل اصلی این اعلام وفاداری به حکومت و کلیت نظام بدل شده است. این حداکثر آن چیزی است که راست باید بعنوان پیروزی به آن امید داشته باشد. نگاهداشتن دست بالا در یک حکومت اسلامی که در آن جنبش دوم خرداد در یک محدوده تعریف شده اساسا برای کنترل نارضایتی مردم نقش داشته باشد. اینکه این موازنه (که مشخصه اوضاع رژیم در سه سال گذشته بوده است) اساسا تا چه مدت دیگر امکان دوام دارد، البته مساله دیگری است. جوهر اعتراض دوم خردادی ها هم همین است که این وضعیت قابل دوام نیست.

## "مردم آرام باشید"

اگر دست بردن راست به ابزار سنتی سرکوب و اقدام به کودتا گری از مسائل راست باز نمیکند، در اینسوی معادله نیز جنبش دوم خرداد که ظاهرا وجودش را مدیون شرکت مردم در صحنه سیاست مجاز انتخاباتی میداند، بطرز غریبی از فراخواندن این "پایگاه سیاسی" خود به میدان احتراز میکند. در هر بزنگاه سیاسی که بنظر میرسد دوم خردادی ها در یک قدمی شکست حریف اند و کوچکترین تحرک مردم میتواند کار جناح راست را برای همیشه یکسره کند و پرونده ولی فقیه و شورای نگهبان و خامنه ای و رفسنجانی را ببندد، اولین کسانی که مردم را از دخالت بر حذر میکنند دوم خردادی ها هستند. رای را ظاهرا اینها آورده اند، اما تظاهرات های خیابانی را هنوز طرف مقابل سازمان میدهد. چرا. چون جریان دوم خرداد نیز درست مانند راست ها پیروزی یکسره و یکجانبه خود را دنبال نمیکند.

است. موقعیتی که ناگزیرشان میکند از تعیین تکلیف نهایی با یکدیگر، حتی آنجا که شرایط بظاهر برای یک ضربه قاطع به طرف مقابل آماده است، بسرعت پس بنشینند. و لاجرم بدنبال هر دونل ناتمام و هر تقابل نیمه کاره، مشترکا در مقابل مردم در موقعیتی ضعیف تر قرار بگیرند. بگذارید این تناقض را بشکافیم.

## "نگذارید کودتا کنیم!!"

در یکسال اخیر دوبار جناح راست از زبان سران سپاه پاسداران تهدید به کودتا کرده است. بار اول بدنبال نبردهای خیابانی تیرماه تهران و اکنون بدنبال بحران پس از انتخابات مجلس ششم اسلامی و ماجرای برلین. هر دوبار دوم خردادی ها با این تهدیدات با شمامت و حتی استهزاء برخورد کرده اند. کودتا یک خودکشی سیاسی است. در درجه اول خودکشی جناح راست و سپس بدون تردید خودکشی کل نظام اسلامی. اگر کودتای راست بخواد کودتا باشد، باید نظامی باشد (عبارت مسخره "کودتای خزنده سیاسی و فرهنگی سپاه پاسداران"! دقیقا همین ناتوانی راست از دست زدن به یک اقدام قهرآمیز همه جانبه و یکسره کننده علیه دوم خردادی را یادآوری میکند). اگر کودتا کودتا باشد، باید به دستگیری و عزل و خانه نشینی و محاکمه سران اصلی دوم خرداد منجر بشود. اما این اولاً، جناح راست را بدون هیچ حائل سیاسی و ایدئولوژیکی، بدون هیچ سپر تبلیغاتی، رو در روی مردم قرار میدهد، ثانیاً، به هرنوع ایده انتظار و صبر به امید اصلاحات از بالا در میان مردم خاتمه میدهد. و ثالثاً رسماً به مردم اعلام میکند که قهر در دستور روز است و تنها قهر کارساز است. کودتای راست اگر حتی آن روز صبح را به شب برساند، باید روز بعد دوباره به یک جامعه در حال طغیان چشم باز کند. و اینجاست که هر ناظر سیاسی، از جمله و بویژه جریانی مانند مجاهدین انقلاب اسلامی در صف دوم خردادی ها، بسادگی میبیند که کودتای راست با ضد کودتای مردم روبرو میشود و ضد کودتای مردم خاتمی و دوم خردادی ها را باز نمیگرداند، بلکه طومار کل حکومت را در هم میپیچد. مجاهدین انقلاب اسلامی بدرست مثال کودتای شکست خورده ضد گورباچف در سال ۹۲ را خاطر نشان میکنند. کودتاچیان شکست خوردند اما گورباچفی هم بجا نماند. جای تردید جدی است که جمهوری اسلامی چند هفته پس از یک کودتای قهرآمیز راست در تهران، هنوز دولت ایران باقی مانده باشد. کودتای راست شروع یک بحران انقلابی در ایران خواهد بود. شهرهای مختلف بسرعت از کنترل رژیم اسلامی خارج خواهند شد. سازمانهای چپ و سرنگونی طلب علناً با به جلوی صحنه میگذارند. نیروهای نظامی رژیم تجزیه و خلع سلاح میشوند. قیام شروع میشود. لاجرم، جناح راست باید مواظب باشد کودتا نکند. مواظب باشد پیروز نشود. مواظب باشد جناح دوم خرداد حذف نشود. (غیر عقلایی بودن کودتا برای راست لزوماً به معنای منتفی بودن آن نیست. نه فقط راست یک جریان یکپارچه با افق استراتژیکی روشنی نیست. بلکه چه بسا در شرایطی که قدرت دولتی را بهرحال از کف رفتنی بدانند چنین حرکتی را نقطه اتکاء بهتری برای بقا جریان اسلامی بعنوان یک اپوزیسیون نظامی و تروریست در منطقه ببینند. چیزی که مردم ایران باید با قدرت مانع شوند)

به هررو، این موقعیت متناقض، یعنی اجبار به خودداری از پیروزی یکجانبه، تماماً ناشی از این واقعیت است که جمهوری

## پرده آخر:

### یادداشت‌هایی درباره بحران سیاسی رژیم اسلامی ۳- ظهور قطب سوم

تهدید سرنگونی و فشار روز افزون مردم ناراضی و خواهان تغییر، جناح‌های حکومت را بجان هم می‌اندازد و شکاف میان آنها را مدام عمیق‌تر میکند. از طرف دیگر همین واقعیت پیروزی تک جناحی را از دستور هردو خارج میکند. اگر دوم خرداد شکست بخورد، جناح راست در یک موقعیت سیاه و سفید و قطبی با اکثریت عظیم مردم روبرو خواهد شد. در این مواجهه، همانطور که خودشان میدانند، جمهوری اسلامی سریعاً در هم خواهد شکست. در نقطه مقابل، شکست راست و پیروزی دوم خرداد مردم را وسیعاً به میدان میکشاند. جنبش سرنگونی طلبی سد ها را میشکند. رژیم اسلامی کنترل اوضاع را از دست میدهد. حکومت دوم خرداد هم بسرعت بزیر کشیده میشود. هردو طرف لاجرم بشدت مواظب هستند که اولاً، پای مردم حتی المقدور بطور عملی به میدان کشیده نشود. مردم نظاره گر اوضاع بمانند و به جدال جناحها امید ببندند. ثانیاً، سیر تحول اوضاع سیاسی شتاب پیدا نکند و کند و قابل کنترل باشد. جدال جناحها بناگزییر یک سیر پلکانی مقابله-سازش را دنبال میکند. هدف این جنگ و گریز بطور قطع دست بالا پیدا کردن در حاکمیت و به تسلیم کشاندن جناح رقیب است. اما اولین قاعده این بازی، اجتناب از اتمام آن است. هر جدال باید به یک سازش جدید منجر شود. همانطور که هر سازش قرار است بعنوان نقطه ای برای شروع یک تعرض جدید بکار برود.

اما همانطور که گفتیم اوضاع اقتصادی ایران، و جنبش سرنگونی طلبی ای که مستقل از فعل و انفعالات میان جناح‌های حکومت رو به رشد و گسترش دارد، برای این سناریوی دفع وقت جای زیادی باقی نمیگذارد. در پی هر حلقه تقابل - سازش جناحها، این مردم و جنبش سرنگونی طلبی است که یک گام به جلو بر میدارد. با هر حلقه، توازن قوا میان مردم و حکومت به زیان کل حکومت تغییر میکند. در حالی که هردو طرف، و همچنین اپوزیسیون دوم خردادی و رسانه های بین المللی تلاش عظیمی میکنند تا صحنه سیاسی ایران را صحنه جدال موافقان و مخالفان آنچه "اصلاحات خاتمی" نام گذاشته اند تصویر کنند، در طول یکسال اخیر وجود یک اردوی قدرتمند مخالف هردو جناح و بیرون کل این دو قطبی سیاسی، دیگر غیر قابل انکار شده است. وقایع تیرماه، موج اعتراضات توده ای در شهرهای مختلف در ماههای اخیر و اکنون تبدیل شدن حزب کمونیست کارگری به موضوع تبلیغات و تحریکات روزمره سخنگویان و رسانه های حکومتی در ایران، هم از جناح راست و هم دوم خردادیها، تصویر کاملاً متفاوتی از اوضاع سیاسی ایران در قیاس با چهار سال قبل ترسیم میکنند. اکنون دیگر حکومت خود علناً به وجود این تهدید سرنگونی و این قطب سوم اذعان میکند. شعار سرنگونی حکومت از خود رادیو و تلویزیون حکومت پخش شده است. خامنه ای در نماز جمعه علیه کمونیسم و مارکسیستها منبر می‌رود، دو جناح یکدیگر را به آب ریختن به آسیاب اپوزیسیون سرنگونی طلب، ضد دین و بخصوص حزب کمونیست کارگری متهم میکنند. در جریان انتخاب خاتمی در چهار سال قبل، سخن چندان از یک قطب و

نیروی سوم، قطب سوم، مردم و ما، همان تهدیدی را بالای سر اینها گرفته اند که راست ها را هم از کودتا منصرف میکند. ممکن است که در اتویی های دوخردادی درباره حکومت اسلامی نوین چیزی به اسم ولایت فقیه و نظارت استصوابی شورای نگهبان و نظایر آن جایی نداشته باشد. اما میدانند که آن روندهای سیاسی ای که در جهان واقعی ولایت فقیه واقعی را بزیر میکشد و شورای نگهبان را منحل میکند، لزوماً بر نقطه طلایی و رویایی جمهوری اسلامی نوع خاتمی توقف نمیکند و به سکون کشیده نمیشود. فراخواندن مردم به میدان مبارزه توده ای علیه ولایت فقیه و یا قوه قضائیه، میتواند یک اشتباه مهلک باشد. این همان چیزی است که راست ها هشدار میدهند. کشاندن مردم به میدان مبارزه برای نابودی ارکان حکومت اسلامی بازی با آتش است. از سوی دیگر، فردای پیروزی رویایی دوم خرداد نیز هنوز روز جدیدی در حیات رژیم اسلامی است. معضلات اقتصادی، جنبشهای سیاسی و تنشهای فرهنگی جامعه سر جای خویشند و هنوز پاسخ میخواهند. چگونه میتوان مردمی را که ولی فقیه نظام را بزیر کشیده اند، و شورای نگهبانش را بسته اند و سپاه پاسدارانش را به سوراخ فرستاده اند، مجاب کرد که باید در یک قدمی آزادی واقعی مطبوعات، در یک قدمی آزادی احزاب، در یک قدمی لغو حجاب، در یک قدمی حضور علنی احزاب سوسیالیستی و سازمانهای کارگری و سازمانهای زنان و جنبشهای عظیم حقوق مدنی توقف کنند و میدان را به "بچه های قدیمی سپاه" و "اطلاعاتی" های پیرو خط امام بسپارند. خیلی ساده، نمیشود. جنبش دوم خرداد مستقل از خواست و اراده خودش جز ایجاد ناخواسته شکافی برای ورود جنبشهای آزادیخواهانه واقعی مردم ایران، نقشی ندارد. "پیروزی" دوم خرداد از نظر مردم به معنای اعلام شکست قوه قهریه رژیم و شیپور شروع یک انقلاب است. به همین دلیل است که دوم خردادی ها این پیروزی را نمیخواهند. میدانند باید از آن اجتناب کنند. مردم را به آرامش و عدم دخالت دعوت میکنند. افق آنها نیز نظیر راستها، دستیابی به یک توازن قوای خاص در درون رژیم اسلامی است که خط مشی سیاسی آنها را به خط رسمی حکومت اسلامی تبدیل کند، بدون آنکه در این میان هیچیک از ارکان سیاسی و ایدئولوژیکی و نظامی حکومت خدشه دار شود و لطمه بخورد. جنبش دوم خرداد در جستجوی هژمونی و دست بالای خویش در حکومت اسلامی است. خواهان آن است که سیاستهای دوم خرداد از بالا توسط کلیت حکومت اتخاذ شود و مبنای یک میثاق جدید در این رژیم باشد. سپاه باید بماند. دادگاههای صحرائی باید بمانند، فقها و مراجعی که به دلخواه قانون میگذارند و فتوا میدهند باید بمانند، زندانها باید بمانند، تصویر رژیم اسلامی بعنوان حکومتی که میتواند هر زمان بخواد در دل شهروندان ترس مرگ بیاندازد باید برجا بماند. اما همه این ابزارها در خدمت یک سیاست دوم خردادی قرار بگیرد که هدفش گسترش پایه حکومت به طیف وسیعتری از نیروهای ملی - اسلامی و بازگشت رژیم ایران به صحنه تولید و تجارت و دیپلوماسی بین المللی است. بنظر اینها این فرمول بقاء رژیم اسلامی را برای یک دوره دیگر تضمین میکند. هیچ چاقوکشی در ایران ناگهان ولتر نشده است. بحث بر سر تجدید آرایش ارتجاع اسلامی بر مبنای یک پلاتفرم پلورالیستی تر و انتلافی به منظور بقاء در شرایط اوجگیری جنبش سرنگونی طلبی است.

انترناسیونال هفتگی شماره ۲

۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۹ - ۱۲ مه ۲۰۰۰

نیروی سوم نبود. در ماجرای تیرماه امسال، حکومت، از زبان هردو جناح به وجود گرایشی که اعتراض را علیرغم میل هردو طرف به خیابانها کشید، اعتراف کردند و علیه آن گرایش بساط تهدید و ارباب راه انداختند. در دوره پس از کنفرانس برلین حکومت حتی ناگزیر شده است به هویت سیاسی و سازمانی گروهها و نیروهای دخیل در این قطب سوم بپردازد و برای اولین بار پس از سالها، از وجود یک جنبش "براندازی" و یک اپوزیسیون کمونیستی در مقابل خود سخن بگوید و جدال با این قطب را در دستور نهادها و بلندگوهای تبلیغاتی اش بگذارد.

این موقعیت نیز به سرعت متحول خواهد شد. احزاب بیرون حکومت و مخالف کلیت رژیم اسلامی با شتابی فزاینده در مرکز توجه مردم و جامعه و بناگزی خود حکومت اسلامی قرار خواهند گرفت. دو قطبی جناح راست - دوم خرداد، بسرعت جای خود را به یک تصویر متنوع تر و چند وجهی تر از سیاست در ایران میدهد. رویدادهای اخیر از این نظر بویژه حائز اهمیت بودند که به داستان کهنه اپوزیسیون "داخل" و "خارج" خاتمه دادند. معلوم شد "اپوزیسیون خارج" که در کلام دوم خردادها و رسانه های غربی عنوانی برای توصیف مخالفین هردو جناح است. یک نیروی فوق العاده قوی "داخل کشوری" است که مستقیماً در سرنوشت قدرت سیاسی در ایران دخیل است.

دور جدید مقابله جناحها که با پیشروی انتخاباتی دوم خردادی ها شروع شد و به ضد حمله وسیع جناح راست منجر گردید، اکنون به نقطه سازش دوره ای دیگری نزدیک میشود. چند روز آینده و تعیین تکلیف مجلس ششم، مشخصات یک دوره چند ماهه را تعیین خواهد کرد. اما یک چیز مسلم است. در این دور جدید ما قطب سوم را بصورت زنده و فعال در صحنه سیاسی ایران خواهیم داشت. فحاشی های روزنامه های دوم خردادی علیه حزب کمونیست کارگری و طرفداران سرنگونی، بطور سمبلیکی آغاز این دوره جدید را اعلام میکند. دوران "خاتمی آری یا نه" روی همان کاغذ جراند هم دیگر به پایان رسیده است. با حضور مستقل مردم، سیاست در ایران شروع میشود.

چه نیروهای سیاسی ای، چه جنبشها و احزابی در این دوره جدید عروج خواهند کرد؟ سرنوشت آینده ایران را چه جریاناتی تحت تاثیر قرار خواهند داد؟ جدالهای آتی جامعه میان کدام نیروهاست؟ در بیرون حکومت و مدافعانش، سه جریان اجتماعی اصلی شکل میگیرد. باید به هر سه اینها از نزدیک بپردازیم.

انترناسیونال هفتگی شماره ۳

۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۹ - ۱۹ مه ۲۰۰۰

## پرده آخر:

یادداشتهایی درباره بحران سیاسی رژیم اسلامی

۴ - سه جنبش، سه آینده

جمهوری اسلامی در حال اضمحلال است. صحنه سیاسی ایران یکبار دیگر برای ابراز وجود وسیع جنبشها و احزاب طبقات

مختلف باز میشود. در این میان به حکم شرایط عینی اجتماعی و مجموعه عواملی که قبلاً بعنوان زمینه های بحران سیاسی- حکومتی امروز ایران برشمردم، بنظر من سه جنبش اصلی در صدر جدالهای سیاسی و اجتماعی دوره جدید قرار میگیرند. همینجا باید روشن کنم که من اینجا از جنبشهای اجتماعی و طبقاتی سخن میگویم و نه احزاب سیاسی. احزاب سیاسی در دل جنبشهای معینی پدیدار میشوند و برای بسیج نیروی این جنبشها و هدایت آنها بر طبق مجموعه سیاستها و تاکتیکهای ویژه ای تلاش میکنند. یک جنبش اجتماعی خاص احزاب متعدد و متنوعی از خود بیرون میدهد. جنبشها در پاسخ به مسائل مبرم اجتماعی و سیاسی و بعنوان جزئی از مبارزه طبقاتی در دوره های کمابیش طولانی تری پدیدار میشوند. احزاب سیاسی، اما، بیانگر فعل و انفعالات سازمانی و مبارزاتی کنکرت تر و دوره ای تر و معمولاً ناپایدارتری در درون این جنبشها هستند. برای مثال ناسیونالیسم و جنبش ضد استعماری در کشورهای شرق، از جمله ایران، یک بستر اجتماعی - سیاسی عام تر و پابرجا تر در بخش اعظم قرن بیستم تشکیل میداده است. اما احزاب و گروهبندی هایی که در دل این جنبش بورژوازی برای بدست گرفتن رهبری این جریان اجتماعی پیدا شدند بسیار متنوع بوده اند، خصلتی گذراتر داشته اند و برنامه ها و خط مشی ها و اولویتهای سیاسی مختلف و بعضاً حتی متضادی را دنبال کرده اند. یا همینطور جنبش سوسیالیستی که با رشد طبقه کارگر صنعتی و مزدبگیر پا میگیرد، زمینه پیدایش احزاب گوناگونی را بوجود میآورد. این احزاب میآیند و میروند و چهره عوض میکنند، اما جنبش سوسیالیستی بعنوان یک واقعیت پابرجا تر اجتماعی سر جای خود میماند. (در مقاله "مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی" اوت ۱۹۹۰، با تفصیل بیشتری به رابطه احزاب سیاسی و جنبشهای طبقاتی پرداخته ام).

اینجانب نیز صحبت من از رویارویی سه جنبش سیاسی در دوره جاری و آتی در ایران است. اینکه چه ترکیبی از احزاب و گروهها در هریک از این جنبشها وزنه میشوند و رهبری آنها را بعهده میگیرند به سادگی قابل پیش بینی نیست، هرچند این احزاب نمیتوانند خلق الساعه باشند و قاعدتاً باید همین امروز ماتریال و استخوانبندی حزبی و متشکل آنها در عرصه سیاست ایران قابل مشاهده باشد.

## این سه جنبش کدامند:

### ۱ - کمونیسم کارگری

قرن بیستم به پایان رسیده است. این ایران دوران رقابت روس و انگلیس، دوران نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت، دوران ورود صنعت و مدرنیزاسیون اداری، دوران جنبش ضد استعماری و ملی کردن صنعت نفت، دوران اصلاحات ارضی یا رشد شهر نشینی نیست. در دنیای درون و بیرون ایران، دوره دوره کاپیتالیسم بلامنازع و جهانی است. طبقه کارگر وجود دارد، محور تولید اجتماعی و حیات اقتصادی جامعه است، اعتراض دارد، افق متفاوتی دارد، آلترناتیو دیگری را طلب میکند. لاجرم کمونیسم کارگری یک واقعیت سیاسی پابرجا و بازتولید شونده و غیر قابل حذف و رو به رشد ایران این دوره است. یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی جاری ایران است. امروز حزب کمونیست کارگری شاخص ترین و فعال ترین جریان سیاسی این جنبش



است. اما جنبش کمونیسم کارگری به مراتب وسیع تر از این حزب است. این جنبش هنوز حتی گوشه کوچکی از اقتدار اجتماعی خود را بروز نداده است. در آخرین بخش این سلسله مقالات به دورنمای کمونیسم کارگری در جنگ قدرت در ایران میپردازم.

## ۲- ناسیونالیسم بورژوازی طرفدار غرب

ناسیونالیسم طرفدار غرب ایران قدیمی ترین و ریشه دار ترین سنت و جنبش سیاسی در ایران امروز است، ارتجاعی است، اما کهنه نیست. چون کاپیتالیسم و غرب امروز کاپیتالیسم و غرب صد سال قبل نیست. این جنبش بورژوازی ایران است برای شرکت تمام و کمال در سرمایه داری جهانی و دگرگون شده امروز. این جنبشی است که هژمونی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی غرب را نه فقط میپذیرد، بلکه هویت خود میداند. خود را نماینده این قطب جهانی در ایران اعلام میکند. از نظر اقتصادی این یک جریان عمیقاً محافظه کار و مدافع بازار آزاد است. از نظر سیاسی کوچکترین توهمی به ایجاد یک سازش طبقاتی بر مبنای تعدیل ثروت در جامعه ندارد و شدیداً آنتی کمونیست و ضد کارگر است. از نظر فرهنگی مدافع مدل جامعه غربی است، اما دقیقاً بر طبق الگوی ایدئولوژیکی حاکم بر غرب امروز ابداً روشنگر و مدرنیست نیست. بلکه کاملاً خواهان بقای نقش مذهب، و باورها و افکار و نهادهای سنتی بعنوان نیروهای کمکی در حفظ اقتدار بورژوازی در برابر طبقه کارگر و سوسیالیسم و کمونیسم کارگری این دوره است. در سطح جهانی این جریان متحد و مدافع علنی، رسمی و پرشور آمریکا و سیاست خارجی آن است. از نظر حزبی معمولاً مشروطه طلبان و سلطنت طلبان گروهبندی اصلی در این جنبش تلقی شده اند. اما بنظر من سلطنت طلبی جریان اصلی در این جنبش نیست و حتی در تحلیل نهایی سیستم فکری و خط مشی سیاسی هژمونیک در این کمپ را تشکیل نمیدهد و شانس این را هم ندارد. خصوصیت اصلی این جریان پرو غربی و پرو آمریکایی بودن، دفاع از بازار آزاد و ضدیت با کمونیسم است. مقوله سلطنت کاملاً فرعی است. ایده احیای سلطنت با توجه به سیر اوضاع در ایران و بیزاری ریشه دار و عمیق توده مردم ایران از پدیده سلطنت بسرعت در این جنبش منزوی خواهد شد و اشکال سیاسی "قابل فروش" تری به جلوی صحنه خواهد آمد. به این جریان هم برمیگردیم.

## ۳- جنبش ناسیونال-اسلامی شرقی

این یک جنبش واقعی است. علیرغم تنوع و تلون وسیع نیروها و محافل سیاسی ای که با پرچم های ایدئولوژیک گوناگون به این کمپ تعلق دارند، و علیرغم خصومت و ضدیت تاریخی جریانات درون این کمپ با یکدیگر و حتی رویارویی های خونین شان با هم، فصل مشترک اجتماعی - طبقاتی و فرهنگی گروههای درون این جنبش بسیار زیاد است. مولفه های هویت مشترک این جنبش کاملاً قابل تبیین و ترسیم است. اگر کسی در حیرت است که چگونه طیف وسیعی از قربانیان جمهوری اسلامی، که هنوز هم از ابتدایی ترین حقوق مدنی محرومند، در یک صف واحد "دوم خرداد" کنار جلادان و شکنجه گران دیروز و سرکوبگران امروز خود ایستاده اند و برایشان هورا میکشند،

باید کمی در این جنبش و خصوصیات سیاسی و اجتماعی آن دقیق بشود. این یک جنبش بورژوازی خاص در ایران است که در تقابل با افق غربی و آمریکایی اردوی دیگر این طبقه، سنتا امیدوار بوده است که بتواند پایه حاکمیت سرمایه و سرمایه داری در ایران را بر تقابل و رقابت با غرب استوار کند. معجونی از تمایلات ضد استعماری اوائل و اواسط قرن بیستم، فرهنگ ارتجاعی اسلامی و سنتی و بیگانه گریزی خرده بورژوازی و بورژوازی محلی، ترس از ورشکستگی و زوال رشته های تولید سنتی در برابر سرمایه های انحصاری خارجی و شعبات داخلی آنها، اعتراض به محرومیت از قدرت سیاسی زیر فشار استبداد ارتشی پلیسی طرفدار غرب و در یک کلام تلاش برای تبدیل کردن شرقیت و اسلامیت و ملیت در ایران به پشتوانه ای برای ایجاد یک کاپیتالیسم بومی که حق استثمار کارگر و بهره برداری از منابع اقتصادی در ایران را برای خود محفوظ بدارد، آیشخور اصلی این جنبش ارتجاعی بوده است. از نظر سازمانی گروهها و محافل متعدد این طیف حاصل تلاشی و تجزیه احزاب اصلی اپوزیسیون سنتی ایران، یعنی حزب توده و جبهه ملی و همینطور تحولات درونی اسلام سیاسی قرن بیستم ایرانند. بخشهایی از این جنبش برای دوره های طولانی و حتی امروز تحت نام سوسیالیست فعالیت کرده اند. وجود شوروی برای دوره ای حتی برقراری یک سرمایه داری غیر غربی و ضد غربی در ایران را برای شاخه هایی از این جنبش یک امکان واقعی قلمداد میکرد. در این جنبش، روشنفکر "سوسیالیست" از علی و حسین و کرپلا میاموخت و خمینی از جانب شاگردش خلخالی "لنین ایران" لقب میگرفت. برنامه اقتصادی و الگوی اداری و احوال شخصیه و اخلاق خود را هنوز از روی دست هم مینویسند. سوسیالیسمشان اسلامی و اسلامشان سوسیالیستی بود. از مجرای این سوسیالیسم کاذب، و همینطور از مجرای عوام فریبی و مستضعف پناهی جریان اسلامی و یا خلق گرایی جناحهای چپ این جنبش، وعده تعدیل ثروت و ایده ایجاد یک جامعه مبتنی بر سازش طبقاتی و تمکین کارگران به بورژوازی خودی به مینای هویت اقتصادی این جنبش بدل میشد. مقولاتی نظیر سرمایه داری و بورژوازی ملی و مستقل، راه رشد غیر سرمایه داری، اقتصاد توحیدی و غیره اشکال مختلفی بودند که بخشهای مختلف این جنبش تاریخاً اهداف مشابه و مشترک خود را توصیف کرده اند. سقوط شوروی و بلوک شرق مبنای عقیدتی این صف را دگرگون کرد. بازار آزاد، ایده نزدیکی و همزیستی با غرب و استفاده از الگوهای اداری غربی در اندیشه سیاسی اینها تقویت شد، اما عنصر شرق زدگی همچنان در ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی بقوت خود باقی ماند. فرهنگ خودی ملی و اسلامی و غرب ستیزی و مدرن ستیزی، در یک کلمه شرق زدگی، قرار است رکن خودآگاهی انسان ایرانی در جامعه اینها و چسب درونی این نظام باشد این حصاری است که قرار است بازار داخلی ویژه اینها و حق انحصاری استثمار در این بازار را در برابر سرمایه جهانی و بورژوازی پرو-غرب ایران محفوظ بدارد. با کمی دقت مبینیم که این یک جریان واقعی و بالفعل و بسیار فعال است. ائتلافی که پشت خمینی رفت نیروهای این جنبش را در بر میگرفت. این جنبش وسیعاً در حکومت اسلامی شریک شد و هرگز

## پرده آخر:

یادداشت‌هایی درباره بحران سیاسی رژیم اسلامی  
۵- ریشه های دوم خرداد

### مومیایی های سیاسی

از میان سه جریانی که بعنوان قطبهای سیاسی اصلی در صحنه سیاسی آتی ایران بر شمرده (ر.ک به شماره ۷)، جنبش ملی - اسلامی امروز بیش از همه مورد توجه ناظران سیاسی است. اما این جنبش بسیار پی آینده و بی ریشه است. از نظر طبقاتی و تاریخی، این جنبشی متعلق به گذشته است. ماهیتا منقرض شده است. اگر هنوز در صحنه است، از این روست که استبداد سلطنتی و اسلامی و اختناق کمابیش بی وقفه در طول نیمه دوم قرن بیستم در ایران، مانع از آن بوده است که قلمرو سیاست و حیات سیاسی جامعه همپای سیر تحول در اقتصاد سیاسی و حتی تفکر سیاسی در ایران توسعه و تحول پیدا کند. صحنه سیاست در ایران، از خود حکومتی که بر سر کار است گرفته تا جنبشهای اپوزیسیون، جولانگاه احزاب و گروهها و جریاناتی است که موضوعیت تاریخی و پایه طبقاتی قائم بذات خود را مدتهاست از دست داده اند. انجماد قلمرو سیاست در ایران زیر سایه اختناق، مانع از محو عملی این نیروهای سپری شده از صحنه و به میدان آمدن نیروهای نوینی بوده است که با خصوصیات بنیادی تر جامعه معاصر ایران و نبردهای طبقاتی اصلی این جامعه خوانایی دارند. احزاب و نیروهای این اردوی منقرض شده همچنان باقی مانده اند تا بعنوان ماتریال و ابزارهای سیاسی فرعی بورژوازی در متن جدال طبقاتی نوینی که در ایران و در جهان امروز در جریان است بکار بروند.

عروج اسلام سیاسی و حکومت اسلامی در ایران خود یک نمونه گویای احیاء و موضوعیت یافتن مجدد یک جریان مرده سیاسی در قالبی نوین و برای اهدافی بیرون از چهارچوب اولیه و ادعایی خود آن جنبش است. اسلام سیاسی در خاورمیانه در متن جنگ سرد و اساسا علیه چپگرایی رو به رشد در میان کارگران و روشنفکران این کشورها و علیه اندیشه های آزادیخواهانه احیاء شد و در دل بحران حکومتی دیکتاتوری های نظامی و پلیسی طرفدار غرب حتی به قدرت رسانده شد. جمهوری اسلامی خمینی تجسم رنسانس اسلامی سید جمال الدین و یا حتی مشروعه چی گری شیخ فضل الله نبود. آنچه در ایران بر سر کار آمد و هنوز بر سر کار است یک گانگستریسم اسلامی ضد چپ است که برای نجات سرمایه داری در خاورمیانه اواخر قرن بیستم و ایران دوران سقوط سلطنت مطابق سفارش ساخته شده است.

اپوزیسیون ملی - اسلامی مورد اشاره من نیز در اساس فاقد موضوعیت تاریخی و نقطه ارجاع طبقاتی معتبری در اقتصاد سیاسی امروز ایران است. دو سوی نبرد طبقاتی در ایران، کمونیسم کارگری و کاپیتالیسم جهانی بورژوازی اند. "جنبش

علیرغم تعرضهای بعدی جناح راست جریان اسلامی، کاملا از ائتلاف حکومتی تصفیه نشد. جریاناتی که جمهوری اسلامی و یا جناحی از آن را در این بیست سال مترقی ارزیابی کرده اند، همگی شاخه های این جنبش بوده اند. پرچمی که امروز بالای سر این اردو در اهتزاز است پرچم دوم خرداد است. اما این نیز صرفا یک دوره گذرا در حیات این جنبش است. در همین سالهای اخیر شاهد بوده ایم که چگونه شاخه های مختلف این جنبش، که زیر فشار جناح راست حکومت و موج اختناق و کشتار و سرکوب پراکنده شده بودند، با عروج دوم خرداد مجددا به هم نزدیک شدند و ائتلافهای قدیم را احیا کردند. سقوط شوروی حتی امکان داد شاخه های رقیب در این جنبش به هم نزدیک تر شوند. جبهه ملی، اکثریت و محافل و گروهبندی های پیرامونی آن نظیر راه کارگر، حزب توده، حزب رنجبران و مانویستهای سابق اهل دفتر بنی صدر، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی و غیره بار دیگر زیر یک چتر، چتر جناحی از خود حکومت اسلامی گرد آمدند. این جنبش خودشان است. اختلافات درون این کمپ واقعی است. اما هویت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مشترکشان هم به همان درجه واقعی است.

امروز این جنبش است که مرکز توجه ناظران سیاسی ایران در رسانه ها و دولتهای غربی است. امروز رهبری این جنبش در دست جناح دوم خرداد خود حکومت است. اما جریان دوم خرداد تا وقتی موضوعیت دارد که جمهوری اسلامی سرپا باشد. به این اعتبار دفاع سازمانها و محافل این جنبش ملی اسلامی از پدیده دوم خرداد نه صرفا در تقابل با رقبای حکومتی خویش در جناح راست، بلکه همچنین و اساسا در تقابل اجتماعی شان با دو اردوگاه دیگر، یعنی کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم طرفدار غرب در یک مقیاس تاریخی وسیع تر معنی پیدا میکند. این یک ائتلاف سیاسی موقت علیه "نظارت استصوابی شورای نگهبان" نیست، بلکه یک جبهه سیاسی- طبقاتی اعلام نشده برای دخالت در سرنوشت قدرت سیاسی و آینده کشور در یک چهارچوب تاریخی وسیع تر پس از سقوط رژیم اسلامی است. خط دوم خرداد با سرنوشتی رژیم اسلامی و چه بسا زودتر از آن موضوعیت خود و نقش رهبری خود را در جنبش ملی-اسلامی از دست میدهد. اما این جنبش با ترکیب و آرایش درونی متفاوت و گروهها و رهبران دیگری در صحنه تعیین تکلیف نهایی قدرت باقی میماند.

جدال این سه کمپ بنظر من اساس روند تحول سیاسی ایران در این دوره خواهد بود. ابعادی از این جدال هم اکنون آشکار شده. اما نبردهای سیاسی اصلی هنوز در راه است. دورنمای هریک از این سه جنبش در جنگ قدرت در ایران چیست؟ از جنبش ملی-اسلامی و ائتلاف دوم خرداد شروع کنیم.

انترناسیونال هفتگی شماره ۷

۲۷ خرداد ۱۳۷۹ - ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰

در نظر اول شاید اطلاق یک "جنبش" به این طیف نیروها چندان موجه جلوه نکند. چگونه میتوان جریانی که خود ما مدعی هستیم موضوعیت تاریخی - طبقاتی خود را از دست داده است و حتی فاقد یک بنیاد طبقاتی تعریف شده در سرمایه داری امروز ایران است، یک جنبش نامید؟ چگونه میتوان جریانی را که (همانطور که پائین تر خواهیم گفت) فاقد یک آرمان و امر اقتصادی و برنامه اجتماعی قابل اعتناء است، یک جنبش نامید؟ و بالاخره چگونه میتوان این طیف وسیع احزاب و گروههای سیاسی را که از نظر مشخصات رسمی ایدئولوژیکی، پیشینه های سیاسی و عملی و سنتهای سازمانی اینچنین متنوع اند و بدفعات حتی به خونین ترین اشکال در برابر هم قرار گرفته اند، اجزاء یک جنبش واحد نامید؟

بنظر من این طیف نیروها علیرغم همه شکافها و کشمکشهای درونی، یک جنبش سیاسی قابل تعریف را میسازند و مجموعاً برای تحقق یک افق سیاسی معین در ایران تلاش میکنند. این طیف بر بستر ایدئولوژیکی و مشخصات سیاسی و فرهنگی مشترکی بنا شده است و در بحران سیاسی جاری ایران به مثابه یک جنبش کمابیش واحد ظاهر میشود و سرنوشت مشترکی در انتظارش است.

### دو قطب در بورژوازی قرن بیستم ایران

جنبش ملی- اسلامی، و طیف بسیار وسیع احزاب و گروههای آن در ایران دهه های اخیر، بنظر من حاصل یک شکاف اساسی در جنبش بورژوایی ای است که وارد انقلاب مشروطیت شده بود. افق حاکم به انقلاب مشروطیت یک افق بورژوایی بود. این جنبشی برای تبدیل کردن ایران به یک "کشور"، ایجاد یک "دولت" مدرن، تحکیم پایه های مالکیت، حقوق فردی و مدنی و استقرار قانون بود. تحولاتی که پیش شرط حیاتی شکل گیری یک بازار داخلی و رشد سرمایه داری در ایران بودند. این انقلاب میخواست یک جامعه عقب مانده فنودالی و عشیرتی را وارد عصر سرمایه داری بکند. مستقل از طول و عرض و ابعاد ناچیز بورژوازی بومی ایران، انقلاب مشروطیت جنبشی با افق بورژوایی و برای به پیش راندن مناسبات سرمایه داری در ایران بود. و علیرغم همه عواطف ضد استعماری و حتی ضد خارجی در صفوف مشروطه طلبان، غرب و غربیت، چه در نظام اداری و در چه در موازین سیاسی و حقوقی و چه در تولید و اقتصاد، الگو و قطب نمای این جنبش بود. مدرنیزاسیون، رشد فن و علم، سکولاریسم، ناسیونالیسم، و لیبرالیسم مولفه های اصلی افق حاکم بر این جنبش بودند. اسلام گرایی و شرق گرایی و مدرن ستیزی نه فقط در این جنبش جایی نداشت، بلکه پرچم اردوی مقابل، یعنی اردوی ارتجاع دینی و سلطنتی بود.

بزودی روشن شد که ایجاد و گسترش زیرساخت های اقتصادی و اداری برای رشد سرمایه داری، و حتی بعدها امحاء مناسبات ملکی پیشاسرمایه داری، در ایران از طریق یک انقلاب بورژوایی رخ نمیدهد، بلکه حاصل یک پروسه بوروکراتیک از بالاست که نه فقط استبداد سیاسی را احیاء و ابقاء میکند،

ملی- اسلامی" مستقیماً و به اعتبار اهداف و برنامه احزاب متشکله آن و یا حتی افق طبقاتی ای که نمایندگی میکند به این جدال اصلی تعلق ندارد. یک جریان فرعی است. نماینده افشار و طبقات فرعی است. اما بعنوان یک نیروی سیاسی، در این جدال محوری دخیل است. نقش معینی برای بورژوازی امروز ایران در نبرد طبقاتی امروز ایران بازی میکند. همینجا اشاره کنم که من عبارت (قطعا نادقیق) جنبش ملی- اسلامی را به معنای یک ائتلاف سیاسی میان دو طیف ملی و اسلامی در اپوزیسیون ایران بکار نمیبرم. اشاره من به جنبش اجتماعی واحدی است که در جهان نگرشی اش اسلام و ملی گرایی بعنوان اجزاء و ارکان یک ایران و یک هویت ایرانی "مستقل" در تقابل و تمایز با سلطه غرب و حتی مدنیت غربی سنتز شده اند. جنبشی که برای تعریف هویت خویش و سیمای شهروند جامعه خویش به هردوی این اجزاء نیاز داشته است. به این ترتیب پان اسلامیسیم و مشروعه طلبی از یکسو و پان ایرانیسم و عظمت طلبی ایرانی از سوی دیگر بیرون این جنبش قرار میگیرند. از نظر سیاسی و سازمانی این جنبش کاملاً قابل تعریف است و در واقع پیکره اصلی اپوزیسیون ضد سلطنتی ایران را تشکیل میداده است. قصد من از این بخش نوشته، ارائه تحلیلی بر نقش دوره ای این جنبش و دورنمای آینده آن در دل بحران سیاسی ای است که در ایران آغاز شده است.

### جنبش ملی اسلامی: تنوع سازمانی

بگذارید قبل از اینکه جلوتر برویم کمی تصویر خود را از این صف مشخص تر کنیم. از نظر حزبی و گروهبندی سازمانی، این جنبش فوق العاده متنوع و گسترده است. حزب توده و جبهه ملی که ستونهای اصلی این اردو بودند، در طول ۲۰ سال پس از ۲۸ مرداد دچار اضمحلال شدند و طیف وسیعی از گروهها را از خود بجا گذاشتند. گروهبندی های امروز جنبش ملی - اسلامی، تکه پاره ها و ترکشهای سیاسی ناشی از تلاشی این ارکان دوگانه اپوزیسیون سنتی ایران هستند. جبهه ملی (شامل شاخه های مذهبی آن) و حزب توده بستر شکل گیری و رشد و ابراز وجود سیاسی این جنبش بودند. فدایی و مجاهد اجزاء ارگانیک این جنبش در سالهای بعد از افول حزب توده و جبهه ملی را تشکیل میدادند. جریانات ناسیونال اسلامی (نظیر نهضت آزادی و مجاهدین و دیگر پیروان شریعتی، اسلاميون اهل "مدرنیته" - در تمایز با خط پان اسلامیستی و مشروعه چی)، بخشی از این جنبش بوده اند. کل حرکت مانویستی در ایران با سازمانها و محافل گوناگونش به این اردو تعلق داشته است. کنفدراسیون دانشجویان دوران قدیم و لشکر جمهوریخواهان و سوسیالیستهای سابق و خاتمی چی های دو آتشفشان که از آن بیرون زده اند، بخش اعظم گروههای سنت فدایی و جریانات فرعی تر مجاور آن نظیر راه کارگر همه گوشه هایی از این اردو هستند. قلمرو هنری و ادبی "متعهد" و اپوزیسیونی در ایران اساساً تحت سلطه این جنبش بوده است. کانون نویسندگان یک مرکز مهم این جنبش است. و بالاخره پرچم دوم خرداد پرچمی است که امروز عمدتاً برای وحدت این جنبش بلند شده است.

افقهای مشترک

همانطور که گفتم علیرغم تنوع وسیع سازمانی و تاریخیچه های گوناگون، در اینکه، اردوی ملی - اسلامی حتی امروز یک اردو و کمپ واحد است تردید نباید کرد. اینها یک طایفه، یک قبیله سیاسی عظیم، را در مرکز سیاست ایران تشکیل میدهند. افق اجتماعی و برنامه اقتصادی شان یکی است. نقدشان به تاریخ تاکنونی ایران یکی است. اساطیر و پهلوانان دیوهای سیاسی شان یکی است. فرهنگشان یکی است. اخلاقشان یکی است. اعیاد و سالگردهای سیاسی مشترکی دارند. یک گنجینه ادبی واحد دارند. شعرا و ادبا و فیلمسازهایشان یکی است. مقدسات سیاسی و اجتماعی شان یکی است. سیاست خارجی شان یکی است. پای صحبت هم اند، در یک دیالوگ و "اتحاد عمل" ابدی مبارزاتی با هم اند، بهم نیرو میدهند و از هم نیرو میگیرند. دشمنانشان همیشه مشترک و دوستانشان همیشه مشترک اند. اصطلاحات و زبان سیاسی شان یکی است. نمازخوانهایشان "ایران را برای ایرانیان" میدانند و چپ هایشان متقابلاً مواظبند که کسی به "مذهب توده ها" و "اسلام مترقی" اهانت نکند! اینها علیرغم همه فاصله گذاری های سازمانی و گروهی شان با هم، نسبت به هم "خودی" اند. یک قرارداد جمعی اعلام نشده، یک سنت سیاسی مشترک، مناسباتشان با هم و عکس العمل معمولاً هیستریک مشترکشان نسبت به جریانات "غیر خودی" (نظیر کمونیستهای کارگری) را تنظیم و هدایت میکند.

حضور این گروههای متنوع زیر پرچم دوم خرداد و دفاع از خاتمی ایدا یک همسویی تصادفی سیاسی و یا آنطور که برخی قلمداد میکنند حاصل اپیدمی "پراگماتیسم" و "خشونت پرهیزی" در اپوزیسیون ایران نیست. این یک جریان اجتماعی واحد است. بگذارید این وحدت و خویشاوندی سیاسی را در افقهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این اردوگاه بیشتر بشکافیم. بخصوص آنکه، همین مشخصات سرنوشت این جنبش را در کشمکشهای تعیین کننده آتی در ایران رقم خواهد زد.

(ادامه دارد)

انترناسیونال هفتگی شماره ۱۳

۷ مرداد ۱۳۷۹ - ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۰

از سایت

کانون دفاع از کمونیسم

دیدن کنید!

www.kanoonekomonism.com

بلکه آن را به مهمترین ابزار یک مهندسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کاپیتالیستی بدل میکند. با کودتای رضاخان، افق دیگری برای شکل گیری سرمایه داری در ایران گشوده شد. افقی که حتی برای بخشی از پیشقراولان مشروطیت عملی تر و مطلوب تر بنظر میرسید. در این دوراهی، بورژوازی ایران از نظر سیاسی بطور جدی به دو قطب اصلی تجزیه شد. در یک قطب، کشورسازی کاپیتالیستی معطوف به غرب، رشد کاپیتالیستی در ائتلاف با غرب و بعنوان بخشی از الگوی امپریالیستی جهان به خطر رسمی دولت استبدادی در ایران تبدیل شد. مدرنیزاسیون اداری، سکولاریسم، نزدیکی با قدرتهای غربی و دنباله روی از مدل غربی در مناسبات اجتماعی و موازین فرهنگی و فراهم ساختن زیرساخت های اقتصادی و تولیدی برای رشد کاپیتالیسم در ایران در چهارچوب تقسیم کار جهانی موجود، پرچم دولت مستبد و مدافعان آن شد. در قطب مقابل بتدریج اردویی شکل گرفت که پرچم مخالفت با استبداد سلطنتی و دفاع از شاخه های بومی تولید سرمایه داری و کالایی در برابر سرمایه خارجی و انحصاری را بدست گرفت. در مقابل مدرنیزاسیون و غربیگری حکومت، در این اپوزیسیون عناصر و افقهای ضد غربی و بومی و ایدئولوژی شریکیگری رشد یافت. حتی مشروعه چی گیری و نوستیزی اسلامی (که خمینی و مخالفانش با تقسیم اراضی و حق رای زنان سمبل آن بود) غسل تعمید "اپوزیسیونی" و ترقی خواهانه یافت و از آن اعاده حیثیت شد. این اردو بستر اصلی احزاب اپوزیسیون ملی و ضد استبدادی ایران در تمام طول دوران سلطنت بود. این اردو احزاب گوناگونی از خود بیرون داده است. اما در پس همه این گروهبندی ها، بروشنی میتوان این بستر سیاسی واحد و مشترک را مشاهده کرد. حتی حزب توده و جبهه ملی، که روی کاغذ و براساس آرمانهای سران شان در روزگاری قدیم تر، ممکن بود تا قبل از ۲۸ مرداد احزابی مدرنیست و سکولار محسوب شوند و نهایتاً سرنوشت اقتصادی ایران را در متنی جهانی می نگریستند، تنها با قرار دادن خویش در متن این اعتراض شرفزده سرمایه داری بومی و با پذیرش اصول نقد و جهان بینی این اردوگاه به جریاناتی توده ای بدل شدند. بعد از ۲۸ مرداد و بخصوص بعد از اصلاحات ارضی ۴۷-۱۳۴۱، غلبه ایدئولوژیکی این افق بر اپوزیسیون ضد سلطنتی قطعی شد. و بالاخره با سقوط سلطنت و تشکیل جمهوری اسلامی، این خط برای مدتی به ایدئولوژی رسمی حکومت در ایران تبدیل شد.

دوران ماه عسل این جنبش بعنوان یک جریان سهیم در قدرت چندان به درازا نکشید. حذف این جنبش از حکومت با تعرض خمینی به دولت بازرگان و سقوط او شروع میشود، با حذف بنی صدر قطعی میشود و با پایان دولت موسوی و پایان کار "خط امام" بطور قطع به فرجام میرسد. اینجاست که این جنبش، بار دیگر خود را در اپوزیسیون می یابد. وحدت کلمه ای که گروههای رنگارنگ این جنبش در دفاع از رژیم اسلامی دوران خمینی یافته بودند بار دیگر از میان میرود. تشتت بالا میگیرد. تحولات سازمانی گوناگونی رخ میدهد. اکنون پرچم دوم خرداد یکبار دیگر این جریان را متحد و نسبت به اعاده سهمش در قدرت خوشبین کرده است.